

فلسفه دوازدهم

درس اول هستی و چیستی

به نام واجب الوجود بالذات

هستی ← وجود (اصل مشترک بین همه مفاهیم نیست بلکه بین موجودات است)

چیستی ← ماهیت (آن شی با ذاتیاتش)

منظور از نسبت وجود و ماهیت

عینیت؟

جزئیت؟

...تباین؟

1: قدم نخست

روابط علی معلولی مهم

اولین چیزی که ما را به مواجهه با جهان خارج سوق می‌دهد ← نیازهای ما

نکته مهم: استفاده از اشیاء ← پیش فرض ← چیزهایی اطراف ما وجود دارند که واقعی هستند و ساخته و پرداخته ذهن ما نیستند

اصل فلسفی مهم: **اصل وجود واقعیت مستقل از ذهن** (من قبول میکنم چیزهایی خارج از ذهن من وجود دارد)

اولین قدم ما برای درک مغایرت وجود و ماهیت قبول وجود واقعیت مستقل از ذهن است. (تصدیق وجود های بیرونی)

نیازها ← استفاده از اشیاء ← اذعان به وجود آنها

نکات تستی

2: قدم دوم

کلمات **این و آن** در پرسش از چیزی نشانگر این است که وجود آن چیز برایمان معلوم و ماهیت آن مجهول است.

عامل تفاوت و تمایز موجودات **ماهیت** است.

ویژگی های مخصوص یک چیز **← ذاتیات**

وجود و ماهیت: **دو جنبه / دو مفهوم / دو وجه**

تله تستی) دو موجود جداگانه در عالم خارج

تعریف دقیق ماهیت: ما به الشی هو هو : آن چیز که شی را آن می کند که هست

قدم سوم

فارابی: توجه ویژه به وجود و ماهیت

ابن سینا: ادامه دهنده این راه بود نه شروع کننده

نکته تستی مهم) وجود و ماهیت مفاهیم خیالی و انتزاعی نیستند از جهان خارج گرفته شده اند (ذهن آنها را انتزاع کرده است)

به عبارتی دیگر: قوه انتزاع در استنباط این دو مفهوم (دوجنبه) کمک میکند اما این به معنای خیالی و انتزاعی بودن وجود و ماهیت نیست.

کلید واژه های مهم:

وجود و ماهیت

جزء، ترکیب، چیز **←** نادرست

مفهوم، جنبه، وجه **←** درست

نکته مهم: یادتان باشد وجود و ماهیت در ذهن دو مفهوم جداگانه از هم هستند نه اینکه در عالم خارج دو چیز جداگانه باشند در خارج یک مصداق واحد داریم که در ذهن دو مفهوم وجود و ماهیت را بر آن **حمل** میکنیم

قدم چهارم:

مغایرت وجود و ماهیت: زیادت وجود بر ماهیت

(این نامی است که **خود ابن سینا** بر این اصل گذاشته است)

تفاوت دو قضیه مهم

انسان حیوان ناطق است. (حمل ماهیت بر ماهیت) ☐ ضروری ☐ بدون نیاز به دلیل

انسان موجود است. (حمل وجود بر ماهیت) ☐ غیر ضروری ☐ نیازمند دلیل

حمل = نسبت دادن چیزی (محمول) بر چیزی دیگر (موضوع)

یک نکته ریز اما مهم

دلیل حمل وجود بر ماهیت

(1) عقل (2) حس و تجربه

یادتان باشد که هر دو مورد قابل قبول هستند.

حمل اولی ذاتی و شایع صناعی

حمل اولی ذاتی: یک قضیه **وجوبی** است که محمول، تعریف یا جزو **ذاتیات** موضوع میباشد

که هم با آن اتحاد مفهومی دارد و هم مصداقی

حمل شایع صناعی: محمول جزئی از ذاتیات موضوع **نیست**

رابطه بین حمل وجوبی (ضروری) و حمل اولی ذاتی: عموم و خصوص مطلق

هر حمل اولی ذاتی یک حمل ضروری است اما لزوماً هم حمل ضروری اولی ذاتی نیست



بمب نکته

اگر وجود و ماهیت مغایر همدیگر نبودند (عینیت یا جزییت وجود و ماهیت)

- 1) حمل وجود بر ماهیت با حمل ماهیت بر ماهیت یکی میشد. (دوقضیه بالا تفاوتی نداشتند)
 - 2) هر مفهومی موجود میشد. هر مفهومی که ماهیت داشت وجود هم پیدا می کرد هر چیزی میتوانست موجود شود (حواستان باشد بر عکس گفته نشود)
 - 3) مفهوم ممکن الوجود بی معنا میشد (هر چیزی واجب الوجود بود)
 - 4) اصل علیت نقض میشد (وجود یافتن چیزی نیاز با دلیل نداشت)
 - 5) صفات وجود هر چیزی صفات ماهیتش می شدند (حرارت و گرما زمانی بوجود می آید که آتش وجود داشته باشد اگر وجود و ماهیت مغایر همدیگر نبودند تصور آتش در ذهن منجر (به حرارت و گرما میشد)
 6. همه چیز واحد و یکسان میشد و مابه الاختلاف معنایی نداشت
- انسان = وجود
گلابی = وجود
انسان = گلابی

نکته کلیدی و مهم

یادتان باشد نتیجه ششم تنها در حالت **عینیت** (زمانی که وجود عین ماهیت باشد) برقرار هست و نتیجه اول تا پنجم هم در **عینیت و هم در جزییت**

سیرتاریخی مهم

علت اینکه مغایرت وجود و ماهیت مقدمه طرح مباحث جدیدی قرار گرفت  توجه خاص ابن سینا

اسم برهان وجوب و امکان را خود ابن سینا نگذاشته است

فلسفه تومیسیم همچنان در جریان است

بیشتر ابن سینا/تا حدودی ابن رشد

(مجددا) اروپایی ها با فلسفه ارسطویی آشنا شدند

تست درس اول

هستی و چیستی

تست 1) سؤال (این چیست؟) بیانگر ... و «سبب» و «وجود سبب» دو ... هستند

علم به وجود و جهل به ماهیت - مفهوم یکسان از یک موجود واحد
علم به ماهیت و جهل به وجود - مفهوم یکسان از یک موجود واحد
علم به وجود و جهل به ماهیت - مفهوم مختلف از یک موجود واحد
علم به ماهیت و جهل به وجود - مفهوم مختلف از یک موجود واحد

تست 2) اینکه وجود و ماهیت در خارج از هم قابل انفکاک نیستند به این دلیل است که

ترکیب وجود و ماهیت است که موجود خارجی را میسازد

وجود و ماهیت در ذهن با هم پیوند مییابند

مغایرت وجود و ماهیت ریشه در عین دارد

وجود و ماهیت، اجزاء تشکیلدهنده یک مفهوم نیستند

تست 3) تفاوت نگاه فلسفی با نگاه علم شیمی به (آب) در کدام گزینه به درستی بیان شده است؟

از نگاه فلسفی آب یک موجود واحد و غیرمرکب ولی با اجزای مختلف است

از نگاه فلسفی در عالم ذهن دو امر جداگانه به نام آب و وجود نداریم

از نگاه فلسفی آب به عنوان یک موجود، حاصل تجمیع و پیوند وجود و ماهیت آب است

از نگاه فلسفی آب و وجود دو جنبه مختلف از یک موجود واحد در ذهن هستند

تست 4) کدام مبحث از لوازم درک استدلال ابن سینا پیرامون مغایرت وجود و ماهیت است؟

فقر وجودی و واقعیتهای جهان آفرینش

ضرورت علیت و وجودبخشی از ناحیه واجب

رابطه بین موضوع و محمول در قضیه حملی

گسترده‌گی مفاهیم به کار برده شده در تعریف

تست 5) بحث مغایرت وجود و ماهیت مبنای بهان‌های ابن سینا در ... و پایه برهانهای ... توماس آکوئیناس در

شد.

اثبات وجود خدا - خداشناسی

طبیعت شناسی - خداشناسی

اثبات وجود خدا - مابعدالطبیعه

طبیعت شناسی - مابعدالطبیعه

تست 6) کدام گزینه درست نیست؟

فلسفه آکوئینا تحت تأثیر کامل فلسفه ابن‌سینا و ابن‌رشد بود.

مغایرت وجود و ماهیت پایه برهان آکوئینا شد.

آشنایی با ابن‌سینا و ابن‌رشد منجر به آشنایی دوباره غربیان با ارسطو شد.

مغایرت وجود و ماهیت در اندیشه اسلامی بسیار مهم است

تست 7) وجود و ماهیت در ... با هم مغایر هستند و

ذهن - اجزاء امر واحدند

خارج - اجزاء امر واحدند

ذهن - مابه ازای یکسان دارند

خارج - مابه ازای یکسان دارند

.

تست 8) با توجه به دیدگاه ابن سینا در چه صورتی وجود و ماهیت ممکن بود در جهان خارج از هم تفکیک شوند؟

اگر وجود و ماهیت در ذهن از هم قابل انفکاک نبودند

در صورتی که وجود و ماهیت دو وجه از یک شیء بودند

اگر وجود و ماهیت در خارج یکی نبودند

در صورتی که موجودات اموری مرکب بودند

تست 9) در کدام گزینه حملِ محمول بر موضوع نیازمند دلیل است؟

انسان جسم است.

مثلث شکل است

حیوان راه رونده است.

متوازی الاضلاع دارای چهار ضلع است

تست 10) کدام گزینه درباره عبارت (انسان حیوان ناطق است) نادرست است؟

محمول قضیه تعریفی است برای موضوع قضیه

حقیقت و ذات موضوع در محمول قضیه آمده است

حمل محمول بر موضوع به دلیل نیاز ندارد

محمول قضیه دو مفهوم را از ماهیت انسان جدا کرده است

@BARTARHA-F

جزوه فلسفه دوازدهم
درس دوم: جهان ممکنات

بمب
نکته

بمب
تست

یادآوری درس اول

انواع حمل:

1) **حمل اولی ذاتی:** محمول از ذاتیات موضوع میباشد مثال: انسان حیوان است/مثلث سه ضلعی است

2) **حمل شایع صناعی:** محمول از ذاتیات موضوع نیست

مثال: مثلث سه زاویه دارد/انسان شاعر است

در درس دوم با یک مسئله منطقی و یک مسئله فلسفی روبرو هستیم

تقسیم بندی منطقی

انواع حمل محمول بر موضوع در منطق:

1) **وجوبی:** حملی که محمول ضرورتاً قطعا و حتماً بر موضوع حمل می‌شود/مثلث شکل دارای سه زاویه است / عدد ۲ زوج است

2) **امکانی:** حمل موضوع بر محمول ضروری نیست می‌تواند حمل بشود می‌تواند حمل نشود

لباس من قرمز است / امروز سه شنبه است

3) **امتناعی:** تحت هیچ شرایطی حتی در ذهن هم نمی‌توان محمول را بر موضوع حمل کرد

حمل های امتناعی سه نوع هستند

شریک خدا/شریک الباری

تناقضات ریاضی: دایره پنج ضلعی است

تناقضات منطقی: ساکن روان/پر خالی /سیاه سفید

چند نکته مهم:

1) حمل اولی ذاتی ضروری است اما هر حمل ضروری اولی ذاتی نیست

برای مثال مثلث دارای سه زاویه است با اینکه حمل ضروری است اما اولی ذاتی نیست.

2) مفاهیم خیالی نسبت شان با وجود امکانی است: سیمرغ؛ اژدها، دریای جیوه و.... با اینکه

اکنون وجود ندارند اما می توان فرض نمود که زمانی موجود شوند

به عبارتی وجود داشتن مفاهیم خیالی منجر به تناقض در ذهن نمیشود

حمل وجود بر ماهیت

تقسیم بندی مفاهیم بر اساس نوع حمل

واجب الوجود: حمل وجود بر آن واجب است به عبارتی خود ذات آن برای وجود آمدنش

کافی است چون وجود برای آن ذات ضروری است

مصادیق: خدا

ممکن الوجود: حمل وجود بر آن ممکن است

سایر ماهیت هایی که پیرامون خود میبینیم

صرف ذات و ماهیتش برای بوجود آمدن آن کافی نیست

ممتنع الوجود: حمل وجود برای آن غیرممکن است به عبارتی آن شی در ذات خودش با

وجود هیچ رابطه ای ندارد و نمیتواند باشد: شریک الباری؛ مثلث چهارضلعی و....

ریزنکات مهم تستی:

قضایای وجوبی لزوماً موجب نیستند. عدد دو زوج است عدد دو فرد نیست

قضایای وجوبی با تغییر نسبت امتناعی می شود و برعکس: مثلث شکل سه ضلعی

است (وجوبی)

مثالث شکل سه ضلعی نیست (امتناعی)

نکته: قضایای امکانی قضایایی هستند که (میتوان) آنها را هم به صورت ایجابی و هم سلبی ملاحظه کرد.

این نکته به این معنا نیست که همزمان هم می‌توانند باشند هم نباشند بلکه یعنی ذاتا امکان وجود و عدم دارند

حالت تساوی بین وجود و عدم در ذهن است وگرنه در عالم خارج یک شیء یا هست یا نیست

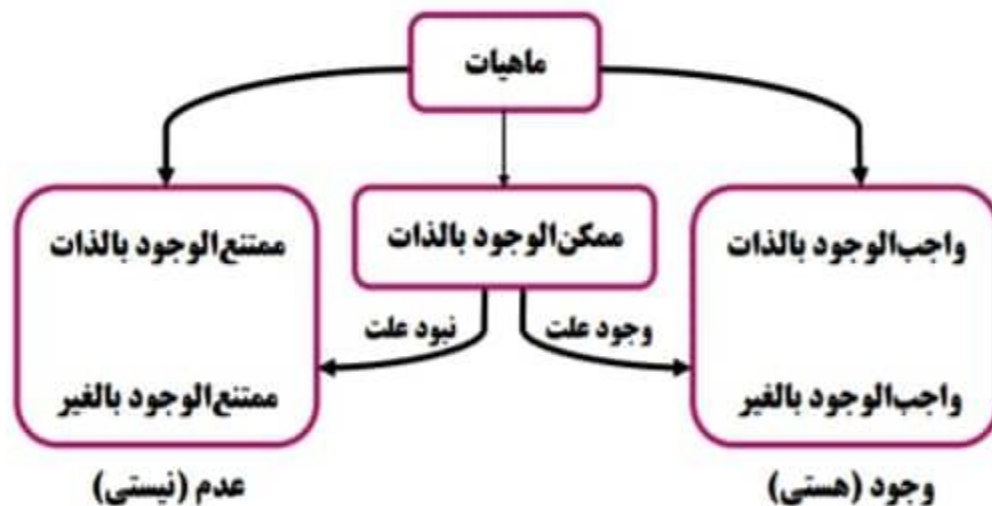
اسامی عربی پرتکرار در تست ها:

وجوبی: با اقتضاء شیء/بشرط شیء

امکانی: لا اقتضاء/لا بشرط

امتناعی: با اقتضاء لا/بشرط لا

یادتان باشد تقسیم بندی سه گانه مفاهیم به واجب، ممکن و ممتنع بر اساس ذات آنها هست یعنی بنابر ذاتی که دارند ممکن است یکی از این سه حالت را داشته باشد.

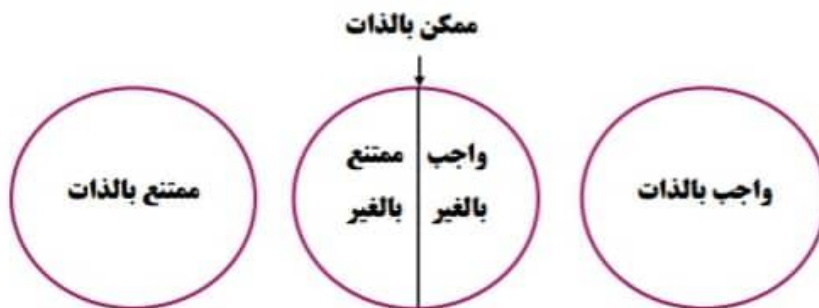


یک توضیح مهم:

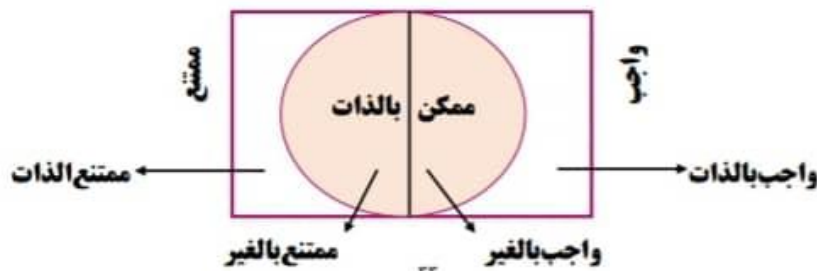
آموختیم که ماهیت های امکانی بنا بر ذات خود ممکن الوجود بالذات هستند حال با توجه به شرایطی که در عالم خارج دارند به دو دسته تقسیم میشوند.

واجب الوجود بالغیر: به واسطه یک غیر (علت) وجود برایش واجب شده است: تمامی ماهیت های اطرافمان که موجود شده اند

ممتنع الوجود بالغیر: به واسطه نبودن علت از به وجود نیامده مثال: سیمرغ/اژدها/کوه طلا



بین سه مفهوم واجب، ممکن و ممتنع، نسبت عموم و خصوص من وجه برقرار است.



پیج اینستاگرام بامینی:
@Bamincanani

رابطه واجب الوجود بالغیر و واجب الوجود بالذات: تباین

رابطه واجب الوجود بالغیر و ممکن الوجود بالذات: عموم خصوص مطلق

رابطه ممتنع الوجود بالغیر با ممتنع الوجود بالذات: تباین

ریزنکات تستی:

واجب الوجود بالذات تنها یک مصداق دارد

ممتنع الوجود بالذات تنها یک مصداق ندارد

رابطه وجوبی رابطه ای است که خلاف آن تصور نمیشود
 در رابطه امکانی امکان ندارد بین موضوع و محمول وحدت مفهومی برقرار است
 واجب الوجود بالذات مفهومی است که وجود برای آن **ضرورت یافته است**؛ درست یا غلط

جمع بندی نکات مهم:

پس آنچه ذاتاً ممکن الوجود است

اگر موجود شود = واجب الوجود بالغیر

اگر موجود نشود = ممتنع الوجود بالغیر

چند نکته:

ممکن الوجود بالغیر نداریم، چون حالت امکانی (تساوی) از ناحیه دیگری دریافت ✓
 نمیشود

اگر درباره **واقعیت** صحبت شود دو حالت داریم: واجب بالذات-واجب بالغیر ✓

اما اگر درباره **ماهیت** صحبت شد: سه حالت داریم: واجب، ممکن، ممتنع ✓

مهم: نسبت‌های چهارگانه در بین پنج مفهوم واجب بالذات، واجب بالغیر، ممکن بالذات،
 ممتنع بالذات، ممتنع بالغیر

نسبت های چهارگانه بدین صورت است

دو بالذات: تباین

دو بالغیر: تباین

دو واجب: تباین

دو ممتنع: تباین

ممکن با یک بالغیر: مطلق

تست فلسفه دوازدهم درس دوم: جهان ممکنات

تست 1

در هر یک از قضایای زیر به ترتیب چه رابطه ای بین موضوع و محمول برقرار است؟

- متوازی الاضلاع چهار ضلع دارد

- انسان وجود دارد

- لوزی شکل متساوی الاضلاع است

«ساکن روان وجود دارد

وجوب - امتناع - وجوب - امکان

امکان - وجوب - امکان - امتناع

وجوب - امکان - وجوب - امکان

وجوب - امکان - وجوب - امتناع

تست 2

رابطه وجود به عنوان محمول با کدام موضوع نسبت به دیگر موضوعات متفاوت است؟

دایره چهار ضلعی

شریک خدا

روح فناپذیر

روز شب

تست 3)

در میان مفاهیم سه گانه، مفهوم ... واحد است که
 واجب الوجود بالذات - عدم برای آن تصور نمیشود
 ممتنع الوجود بالذات - وجود برای آن تصور نمی شود.
 واجب الوجود بالذات - وجود برای ذاتش ضرورت یافته است
 ممتنع الوجود بالذات - عدم برای ذاتش ضرورت یافته است

تست 4)

اگر ماهیتی را در نظر بگیریم و آن را در جهان خارج هم بیابیم، به این معنی نیست که
 حتما از ناحیه غیر پا به عرصه وجود گذاشته است
 حالا که موجود است ممکن بود موجود نشود
 نمی تواند واجب الوجود بالذات باشد
 بتواند از ناحیه خودش باعث ضرورت وجود خودش شده باشد

تست 5)

کدام عبارت درباره رابطه امکانی با وجود نادرست است؟
 چنین موجودی نه از وجود ابا دارد و نه از عدم
 می توان آن را هم به نحو مثبت و هم منفی ملاحظه کرد
 موضوع به صورت بالقوه هم می تواند محمول را بپذیرد و هم نپذیرد
 قضیه با موضوع و محمول ثابت، هم در حالت مجبیه و هم سالبه صادق است

تست 6)

اگر کسی به ممکن الوجود بودن ذاتی پرنده اذعان کند، همه گزینه های زیر را می پذیرد؛
به جز....

واجب شدن این پرنده ذاتا ممکن الوجود، یک امر محال نیست.
در صورت وجود علت، موجود شدن پرنده، متأخر بر دریافت ضرورت وجود است.
در هیچ شرایطی این ممکن الوجود نمی تواند ممتنع الوجود بالغیر شود.
محال است این حالت امکان و تساوی در پرنده از ناحیه دیگری دریافت شده باشد

تست 7)

کدام گزینه توصیف درست تری از رابطه امکانی به دست می دهد؟
بین موضوع و محمول هنوز ارتباطی برقرار نشده است.
موضوع در واقعیت قادر به خروج از حالت تساوی بین طرفین نیست.
عقل نه ناگزیر از قبول آن است و نه ناگزیر از رد آن
حمل در آن هم در حالت موجه و هم در حالت سالبه صادق است

تست 8)

در قضایای زیر به ترتیب چه رابطه ای بین محمول و موضوع برقرار است؟
- شریک الباری ممتنع الوجود است
- انسان ناطق نیست
(وجود خداوند غیرامکانی است)
وجوبی - امتناعی - امتناعی

وجوبی - امتناعی - وجوبی

امتناعی - وجوبی - وجوبی

وجوبی - امکانی - امتناعی

تست 9

کدام گزینه نادرست است؟

واجب الوجود واحد است

ممکن الوجود بالغیر معنا ندارد

موجودات جهان آفرینش ممکن الوجود هستند

مفهوم ممتنع الوجود را نمی توان تصور کرد

تست 10

کدام عبارت، تعریف واجب الوجود بالغیر را به درستی بیان می کند؟

چیزی که بر حسب ذات خود ممکن الوجود است

ماهیتی که چیستی خود را از علت دریافت می کند.

موجودی که ضرورت وجود او از ناحیه دیگری است

ماهیتی که وجوب خود را از ماهیت دیگری می گیرد

فلسفه دوازدهم
درس چهارم
کدام تصویر از جهان

(اتفاق)

از کلماتی است که در گفت و گوهای روزمره همه اقوام و ملل کاربرد دارد.
هم مردم عادی از این واژه استفاده می کنند و هم برخی فیلسوفان و دانشمندان از آن استفاده کرده اند

نظریه فیلسوفان و دانشمندان در ارتباط با اتفاق:

1) دموکریتوس (یونان باستان)

ماده اولیه تشکیل دهنده جهان، اتم ها هستند که ذرات ریز تجزیه ناپذیرند.

در فضای غیرمتناهی (بی نهایت) پراکنده بوده اند
در این فضا به شکل سرگردان (بی هدف) حرکت می کرده اند

← به صورت اتفاقی با هم برخورد کرده اند

عناصر و اشیاء فعلی در جهان پدید آمده اند

2) داروین و برخی دانشمندان زیست شناس دوره های اخیر

از ابتدای پیدایش موجود زنده بر روی زمین جانداران بیشماری (زیاد، نه بینهایت) پدید آمده اند و بیشتر جانداران به علت ناسازگاری با محیط زندگی از بین رفته اند

فقط آن جاندارانی که تغییرات بدنی آنها (اتفاقاً) سازگار با محیط بوده است

به حیات خود ادامه داد. - رشد کرده اند. تکثیر شده اند

3) برخی دانشمندان:

جهان کنونی ما با یک انفجار بزرگ -مه بانگ - آغاز شده و به تدریج گسترش یافته است
این بیان باعث شده برخی تصور کنند پیدایش این جهان اتفاقی و بدون یک علت
وجوددهنده بوده است

ابن سینا:

دقت در مفاهیم عامیانه و **نقد و تصحیح** یا **تعمیق** در آنها را وظیفه فیلسوف میداند. در
مهم ترین کتاب فلسفی خود (الهیات شفا): هم درباره اتفاق و هم درباره مفاهیم دیگر از قبیل
شانس صحبت کرده است. - تلاش کرده است نظر مردم را درباره این مفاهیم تصحیح کند.

معانی اتفاق:

علت لزوم روشن کردن جنبه فلسفی این واژه در ادامه بحث علیت:
مفاهیم اتفاق و شانس نزد عامه مردم کاربرد دارند. مفهوم اتفاق، امروزه در زبان -
برخی دانشمندان هم جاری می شود

1) معنای اول اتفاق:

- انکار اصل وجوب علی معلولی
انکار رابطه حتمی و ضروری بین علت و معلول
فیلسوفی یافت نمی شود که با این معنا از اتفاق موافق باشد و همه فیلسوفان آن را انکار
می کنند.

اگر برخی از مردم وجوب علی معلولی را انکار می کنند،

مثلا می گویند هوا ابری است، اما باران نیاریده است به این دلیل است که **از اجزاء علت**
آگاهی کامل ندارند. - علتی که به معلول وجوب و ضرورت میدهد **علت تامه**

است (علت با تمام حقیقت خویش) و اگر علت تامه نباشد، معلول هم قطعا نخواهد بود

علت تامه: مجموعه همه عواملی که با هم معلول را پدید می آورند = شرط لازم و کافی برای ایجاد معلول.

علت ناقصه: بخشی از عواملی که باعث ایجاد معلول میشوند = شرط لازم و نه کافی

وجود علت تامه ← وجود معلول

عدم علت تامه ← عدم معلول

وجود علت ناقصه ← امکان وجود معلول (لزوما به وجود معلول منجر نمیشود)

عدم علت ناقصه ← عدم معلول

2) معنای دوم اتفاق:

انکار اصل سنخیت = پدید آمدن هر چیزی از هر چیزی
از نظر بسیاری از فلاسفه امکان پذیر نیست، مثل: ابن سینا ملاصدرا

علامه طباطبایی برخی فیلسوفان اروپایی

نتایج انکار اصل سنخیت و پذیرش اتفاق به معنای دوم:

1) اگر کسی این اصل را به طور جدی انکار کند به هیچ کاری اقدام نخواهد کرد.

2) نمی تواند نظم و هماهنگی طبیعت را تبیین کند.

3) نمی تواند دانشمندان را به کشف علل پدیده ها دعوت کند. (بی اعتباری پژوهش های علمی)

معرفت شناختی: بی اعتباری همه علوم و بی اعتنایی به آنها

وجودشناختی: متناقض با یک هستی نظام مند و قانونمند

3) معنای سوم اتفاق:

نبودن غایت و هدف خاص در حرکات و نظم جهان = این حرکات و نظام ها به سمت -

غایت و هدف معینی به پیش نمی رود. پذیرفتن این معنای اتفاق معمولاً نفی «علت

نخستین جهان» و «آفریننده» را به دنبال دارد زیرا:

1) غایتمند بودن جهان = مجموعه حوادثی

که در جهان رخ می دهد، هدف و غایت معین و از پیش تعیین شده دارد
 (2) قبول این غایتمندی و فقط با قبول علت نخستین و *علة العلة* یعنی قبول
 آفریننده امکان پذیر است.

پس فلاسفه به سه دسته تقسیم شده اند:

1. برای جهان علت نخستین و آفریننده اثبات می کنند
 همه حوادث جهان از ابتدا تاکنون و در آینده در جهت یک هدف و غایت از پیش تعیین
 شده قرار دارنده جهانی که در آن زندگی می کنیم به سوی کمال خود در حرکت است
 مرحله به مرحله کامل تر می شود

خلاصه: قبول خدا/قبول غایتمندی/قبول تکامل

2. به خداوند و علت نخستین برای جهان معتقد نیستند
 غایتمندی زنجیره حوادث را نیز انکار می کنند
 با وجود فرایندهای تکاملی در جهان آن را امری اتفاقی به حساب می آورند که از
 پیش تعیین شده نبوده است. (یادتان باشد که فرایند تکاملی را انکار نمیکنند بلکه آنرا
 امری اتفاقی می دانند)

خلاصه: انکار خدا/انکار غایتمندی/قبول تکامل

3) در آخر، فیلسوفانی هستند که در عین انکار خداوند، می خواهند برای جهان و انسان
هدف و غایت تعیین کنند و بگویند که جهان به سمت یک غایت برتر در حرکت است و
 روز به روز کامل تر می شود و به غایت خود نزدیک تر می گردد. این دسته از فیلسوفان
 به ملازمه عقلی انکار خدا با نفی غایتمندی جهان توجه ندارند و لذا دیدگاه آنان **قابل نقد**
 است.

خلاصه: انکار خدا/قبول غایتمندی/قبول تکامل

توجه: نمی توان بدون یک علت بالذات یا علت العلة (همان خدای ادیان)، این معنا از
 اتفاق را مردود دانست. یعنی اگر کسی مانند فیلسوفان دسته سوم دون اعتقاد به علت

نخستین حوادث جهان را غایتمند بداند حتما دچار تناقض خواهد شد و می توان نشان داد که دلایل او در حقیقت مغالطه اند.

4) معنای چهارم (نافی علیت نیست و قابل قبول است)

یعنی رخ دادن حادثه پیش بینی نشده

می تواند کاربرد درستی دارد

با هیچ یک از اصول و لوازم علیت مخالف نیست

امری نسبی است، یعنی یک حادثه برای همه اتفاقی نیست

تضاد و تناقضی با رابطه علیت ندارد

مربوط به علم ناقص و محدود ما نسبت به حوادث پیرامونی است

چند نکته مهم:

که در ابتدای درس مطرح شده Big Bang در مثال های دموکریتوس، داروین و نظریه :
 اند اتفاق به معنای سوم پذیرفته شده است. و هر جا بحث از کمال بود اتفاق به معنای سوم
 و هر جا بحث نظم و قانون خاص بود اتفاق به معنای دوم به میان می آید. و با توضیحی
 که درباره اتفاق دادیم متوجه می شویم که: حالتی که در آن علتی نباشد و معلول پدید بیاید
 با حالتی که علتی باشد و ارتباطی با معلولش نداشته باشد و حالتی که علتی باشد و به
 معلولش ضرورت ندهد تفاوتی ندارد؛ یعنی پذیرش اصل علیت مستلزم پذیرش فروع آن و
 انکار فروع آن به معنای انکار خود اصل علیت است.

فلسفه

فصل ۳ و ۵ پایه دوازدهم

مدرس: سبا جعفرزاده

رتبه ۲۹ منطقه ۱

جزوه نکته و تست

منطق و فلسفه

جلسه پانزدهم

درس سوم: جهان علی و معلولی

رابطه علیت: مسئله علت و معلول

- یکی از کهن‌ترین مسئله‌های فلسفی.
- شاید نخستین مسئله‌ای که (۱) فکر بشر را متوجه خود ساخته (۲) او را به تفکر و اندیشه وادار کرده است.
- اندیشه یک فرد از کودکی با این مسئله گره خورده است.
- انسان از ابتدای ظهور خود به دنبال علت‌یابی بوده است.
- رابطه علت و معلول (علیت):

(۱) علت:

- به معلول وجود می‌دهد وجود معلول متوقف بر آن است و تا نباشد، معلول هم پدید نمی‌آید.
- معلول در وجود خود به آن نیازمند است.

(۲) معلول:

- چیزی است که وجودش را از چیز دیگری می‌گیرد.
- در وجود خود نیازمند دیگری است.

(۳) رابطه علت:

- رابطه وجودبخشی میان علت و معلول است.
- رابطه‌ای وجودی است که در آن، یک طرف (علت) به طرف دوم (معلول) وجود می‌دهد و تا علت نباشد معلول موجود نخواهد بود.
- کلمه «چرا» بازتابی از درک همین رابطه است، یعنی به چه علت؟! علت این حادثه چیست؟
رابطه‌ای وجودی است، یعنی یکی وجودش وابسته به دیگری است.
- رابطه علت با دیگر روابط متفاوت است. وقتی قرار است رابطه معلم و دانش‌آموزی بین من و شما برقرار باشد، شرط اول این است که من وجود داشته باشم و شرط دوم این است که شما وجود داشته باشید، چون عدم نمی‌تواند معلم شما باشد و من هم

نمی‌توانم معلم عدم باشم اما رابطه علیت، برخلاف دیگر روابط، بعد از وجود طرفین رابطه ایجاد نمی‌شود، بلکه درست در حین اینکه طرف دوم معلول دارد به وجود می‌آید، رابطه هم به وجود می‌آید؛ به عبارت دیگر رابطه و وجود معلول یکی هستند.

نکته: تفاوت دلیل و علت در این است که علت جنبه وجودی و دلیل جنبه معرفتی دارد. یا به عبارت دیگر، دلیل منجر به نتیجه و علت منجر به معلول می‌شود؛ بنابراین می‌توان گفت: انسان با سؤال چرا می‌کوشد از طریق استدلال (دلیل‌آوری)، رابطه علی میان پدیده‌ها را بشناسد.

➤ چگونگی درک رابطه علیت: در اینجا سؤال پیش می‌آید که انسان چگونه «مفهوم علیت» را درک می‌کند؟ آیا این مفهوم پیش از تجربه و از ابتدا در ذهن انسان وجود داشته است یا با تجربه و ادراک حسی این مفهوم در ذهن انسان شکل گرفته یا روش‌های دیگری برای بودن این مفهوم در ذهن وجود دارد؟

نکته: اینجا بحث از درک و شناخت ما از خود مفهوم علیت است، نه اینکه انسان از کجا می‌فهمد؛ مثلاً ابر علت باران است اما رعد و برق علت باران نیست، چون بحث در مصادیق علیت، ربطی به فلسفه ندارد و در علوم دیگر بحث می‌شود.

دکارت

- ✓ اصل علیت بدون دخالت تجربه (ادراک حسی به دست می‌آید یعنی یک مفهوم پیش از تجربه است.
- ✓ جزء مفاهیم اولیه و بدیهی است.
- ✓ انسان از آن درک فطری دارد یعنی درک آن نیاز به تجربه و حتی عقل هم ندارد.
- ✓ ولی یافتن مصداق‌های علت و معلول نیازمند تجربه و آموزش است.

تجربه گرایان (امپریست‌ها)

- ✓ مبنا: هر چیزی باید براساس حس و تجربه تحلیل شود.
- ✓ انسان از طریق حس و تجربه توالی پدیده‌ها را می‌فهمد.
- ✓ این توالی پدیده‌ها، همان رابطه علیت است یعنی انسان از طریق حس به توالی پدیده‌ها پی می‌برد و رابطه علیت را بنا می‌نهد.

دیوید هیوم (یکی از تجربه گرایان)

✓ مبنا: تجربه گرایی تنها راه شناخت واقعیات حس و تجربه است.

✓ علت از طریق تجربه درک نمی شود، بلکه از طریق تجربه صرفاً توالی پدیده ها درک می شود.

✓ از نظر هیوم این اعتقاد ناشی از عادت ذهن به تکرار حوادث متوالی است، یعنی ذهن عادت کرده است که حوادث متوالی

مکرر را علت بداند و حادثه اول را علت و حادثه دوم را معلول بخواند، اما در واقعیت صرفاً گرما و جوش آمدن آب که پشت

سر هم اتفاق افتاده اند درک شده است.

✓ پس علت تداعی ذهنی یا امر روانی ناشی از توالی پدیده ها است.

نکته: تفاوت نظر هیوم با امپریست ها: مبنای هیوم و تجربه گرایان یکی است، اما هیوم براساس این مبنا علت را تجربی و ضروری

نمی داند، اما دیگر تجربه گرایان علت را درک شدنی و ضروری می دانند. نکته: جدول زیر بیانگر تفاوتها و تشابه های فلاسفه

اروپایی در رابطه علت است.

چند نکته خیلی مهم:

✓ دیدگاه فلاسفه مسلمان: اصل علیت

• یک قاعدهٔ عقلی است. (دکارت)

• از تجربه به دست نمی‌آید (هیوم) چون به هر داده تجربی مبتنی بر این قاعده است.

• اما این گونه هم نیست که انسان به طور مادرزادی در همان بدو تولد با این قاعده آشنا بوده و آن را درک می‌کرده است.

• مبتنی بر اصل امتناع اجتماع نقیضین است: دو نقیض نمی‌توانند همزمان موجود باشند.

نکته: روند فهم علیت و مصادیق آن در فلاسفه مسلمان: اصل امتناع اجتماع نقیضین ← امتناع ترجیح بلا مرجح ← علیت ← تجربه

✓ توضیح دیگری برای بیان نظر فلاسفه مسلمان درباره علیت:

(۱) پدیده‌های پیرامون ما ذاتاً ممکن الوجود هستند:

• هم می‌توانند باشند.

• هم می‌توانند نباشند.

• مانند ترازویی که دو کفه آن در حالت تعادل است.

(۲) عقلا محال است که خود به خود و بدون هیچ علتی یک کفه بر کفه دیگر سنگینی کند ← موجود شدن معلول بدون وجود علت عقلا محال است.

(۳) اصل علت، اصلی عقلی است.

سنخیت علت و معلول

➤ هر معلول از علت خاصی صادر می شود و پدید می آید.

➤ همه انسان ها طبق همین اصل رفتار می کنند (برای باسواد شدن درس می خوانیم، گلابی نمی خوریم). مانند خود اصل علت یک اصل عقلی است (البته تجربه گراها که خود علت را هم عقلی نمی دانند، سنخیت را هم عقلی نمی دانند).

➤ **نتایج اصل سنخیت:**

❖ انسان از هر چیزی انتظار آثار متناسب با خودش را دارد.

❖ تلاش می کند ویژگی های اشیاء را بشناسد.

❖ به تفاوت‌های آن‌ها با دیگر اشیاء پی ببرد تا بهتر بتواند آثار ویژه هر شیء را شناسایی کند.

نکته:

(۱) برای اینکه بفهمیم هر علتی چه معلول خاصی دارد و برعکس باید از تجربه کمک بگیریم.

(۲) پشتوانه عقلی برای نظم دقیق جهان.

(۳) پیگیری تحقیقات علمی دانشمندان با تکیه بر سنخیت.

(۴) برای فهم علت یا معلول یک پدیده به سراغ اموری می‌روند که تناسب بیشتری با آن پدیده دارند (برای تشخیص علت ایجاد ویروس کرونا، سراغ کتاب فلسفه نمی‌روند).

وجوب علی و معلولی

➤ آن چه به معلول ضرورت وجود می‌دهد، علت است.

➤ معلول با قطع نظر از علت، امکان ذاتی دارد.

➤ ماهیت معلول نسبت به وجود و عدم، مساوی است.

- با آمدن علت، وجود معلول ضروری می‌شود.
- علت به معلول ضرورت وجود می‌بخشد و معلول را موجود می‌کند.
- همواره علت یک عامل بیرونی است که حالت تساوی امکان را از بین می‌برد. (در ترازو خود به خود کفه‌ای بر کفه دیگر سنگینی نمی‌کند.)

چو بد کردی مشو غافل ز آفات **اصل سنخیت**: چون بدی نتیجه‌اش آفت و خوبی نتیجه‌اش پاداش است.
که واجب شد طبیعت را مکافات **اصل وجوب**: چون واجب است که اگر علت باشد معلول هم باشد.

فصل ۳ و ۵ پایه دوازدهم

رتبه ۲۹ منطقه ۱

علیت ← رابطه معلول با علت خویش

علت ← چیزی که علت معلول معتوف بر آن است

معلول ← در وجود به علت نیازمند است

علیت ← یک رابطه وجودی ← یعنی در آن رابطه وجود دادوستد می شود

علت وجود می دهد - معلول وجود می گیرد

کلمه چرا؟ ← سوال از علت است



۲- انسان چگونه رابطه علیت را درک می کند؟

آیا می توان قضیه «هر علتی معلولی دارد» را از طریق عقل یا تجربه ثابت کرد؟ پاسخ ← خیر

استدلال
مشاهدات حسی

فصل ۳ و ۵ پایه دوازدهم

رتبه ۲۹ منطقه ۱

پس چگونه است که همه انسان ها این اصل را پذیرفته اند؟

نظر دکارت ← درک علیت تجربی نیست. (اکتسابی نیست)

علیت فطری است

نظر تجربه گرایان ← درک علیت از طریق مشاهدات حسی است

وقتی انسان توانایی حادثه را می بیند

بین آن ها رابطه علیت را درک می کند

علیت ناشی از رویت توالی دو حادثه پشت سرهم است

علیت توسط انسان شناخته می شود

فصل ۳ و ۵ پایه دوازدهم

رتبه ۲۹ منطقه ۱

دیوید هیوم ← علیت و درک ان از طریق تجربه امکان پذیر نیست

← مفهومی فراتر از حس است

← ناشی از تداعی ذهنی است ← ذهن یا مشاهدات حوادث پی در پی رابطه علیت را نزد خود می سازد و بنا می نهد

علیت یک عادت ذهنی است ← ما عادت کرده ایم چیزی را علت چیز دیگر بنامیم

نظر کانت ← علیت از مفاهیم پایه ای ذهن است

← اکتسابی نیست

← انسان مفهوم علت و معلول را در خود دارد.

اگر انسان یک شیء را علت و یک شیء دیگر را معلول می بیند ← این دیدن در ذهن است

↓
سوبژکتیو

و اینکه انسان در عالم واقع درک می کند که چیزی

از چیز دیگر به وجود آمد ← عینی و خارجی است

ابژکتیو

مانند دیدن تکان خوردن درخت هنگام وزش باد

دیدگاه فلاسفه مسلمان ← علیت یک قاعده عقلی است

تمام قوانین تجربی بر این قانون استوار است

مراحل حرکت انسان برای درک علیت در روابط موجودات

۱- شکل گیری ذهن انسان

۲- درک قانون کلی و عقلی ← اجتماع نقیضین محال است

۳- درک قانون کلی و عقلی ← ترجیح بلا مرجح محال است

۴- درک قانون عقلی و کلی ← هر معلولی علتی دارد

۵- درک رابطه علی و معلولی بین پدیده‌ها در عالم واقع

توضیح ← ۱- فرض کنیم معلولی (یا موجودی) پا به عرصه وجود داشته است و علتی بیرون از خودش ندارد

← این یعنی اینکه خودش خودش را به وجود آورده است

۲- این فرض محال است چون ← شیء در یک زمان باید اول باشد تا خودش را به وجود آورد و در همان زمان باید نباشد تا

بوجود آید ← یعنی در یک زمان هم باشد و هم نباشد

این تناقض است و محال

۳- مگر می‌شود شیء وجودش بر نبودش ترجیح پیدا کند اما عاملی در بیرون از خودش عامل این ترجیح نباشد

← یعنی ترجیح بلا مرجح محال است

۴- پس نمی‌شود گفت معلولی به وجود آمده اما علتی بیرون از خودش ندارد ← یعنی هر معلولی علت دارد

پس از درک علیت توسط ذهن و عقل ← ما این قانون را به همه روابط عینی در عالم خارج سرایت می‌دهیم.

ابن سینا ← علت یک قانون تجربی نیست و درک آن از طریق تجربه امکان پذیر نیست

← اما کشف علل طبیعی امور بوسیله حس و تجربه است

اصل سنخیت ← هر معلولی علت خاص و معین دارد

← هر علتی فقط معلولی خاص و هم سنخ خود بوجود می آورد

← یعنی در جهان هرج و مرج نیست ← نظام معین حاکم است

← یعنی از هر شیء با ویژگی‌های خاص خودش آثار خاصی متناسب با آن ویژگی‌ها انتظار داریم

← با این اصل نظم دقیق نظام خلقت پشوانه عقلی دارد

← با این اصل دانشمندان تحقیقات علمی خود را پی گیری می کنند.

← این اصل جهت دهنده است ← یعنی مسیر را نشان می دهد که دانشمند بی راهه نرود

← از مسیری معین حرکت کند

نکته ۲ در بررسی صفحه ۲۰ ← جواز تعمیم موارد تجربه شده در آزمایشات علوم تجربی به موارد دیگر به مدد قانون علیت و اصل

یکنواخت عمل کردن طبیعت است.

اصل وجوب علی معلولی ← علت قبل از اینکه معلول را به وجود بیاورد ابتدا وجودش را واجب می کند سپس آن را به وجود

می آورد

← یعنی با آمدن علت ابتدا وجود معلول ضرورت پیدا می کند و حتما به وجود می آید

← با آمدن علت معلول نمی تواند نیاید ← یعنی تخلف معلول از علت تامه خویش محال است

← تخلف ناپذیری و حتمیت در نظام هستی ← نتیجه اصل ضرورت است

← شیء ممکن الوجود دارای امکان ذاتی است یعنی نسبت به وجود و عدم حالتی تساوی دارد

← با آمدن علت تامه از حالت تساوی خارج می شود و بواسطه علت خویش واجب الوجود می شود

← واجب الوجود بالغیر

درس پنجم: خدا در فلسفه (۱)

بحث وجوب و امکان و علت و معلول به اینجا رسید که موجودات ممکن و معلول وجودشان از خودشان نیست و نیازمند به علت هستند؛ اکنون:

(۱) به دیدگاه فیلسوفان درباره خدا نظری می‌افکنیم.

(۲) تا جایی که ممکن است ارتباط دیدگاه هر فیلسوف را با سایر دیدگاه‌های وی به دست می‌آوریم.

(۱) گزارش‌های تاریخی و (۲) کتاب‌های آسمانی بیانگر آن هستند ← اندیشه درباره خدا یک اندیشه دیرین در تمام جوامع بشری بوده است.

(۱) حکیمان و فرزندان جوامع در همراهی با (۲) پیام آوران الهی: تلاش می‌کردند دریافتی درست و به دور از جهل و خرافات از خداوند به مردم عرضه کنند.

➤ مردم یونان باستان

• به خدایان متعدد اعتقاد داشتند.

• هر خدا را مبدأ و منشأ یک حقیقت در جهان می دانستند.

زئوس ← خدای آسمان و باران

آپولون ← خدای خورشید و هنر و موسیقی

آرتمیس ← خدای عفت و خویشتن داری

• اعتقاد به خدایان چنان محکم و ریشه دار بود که انکار آن ها (۱) طرد از جامعه یونان (۲) گاهی از دست دادن جان (اعدام) را به دنبال داشت.

• حاکمان و بزرگان یونان اجازه مخالفت و توهین به این اندیشه شرک آلود را نمی دادند.

• اتهام اصلی سقراط: او خدایانی را که همه به آن ها معتقدند انکار می کند و از خدایی جدید سخن می گوید.

• افلاطون: در چنین فضایی تصمیم گرفت با دقتی فلسفی و استدلالی (۱) درباره خدا صحبت کند. (۲) و به تدریج پندارها را اصلاح کند.

• تیلور (یکی از افلاطون شناسان مشهور اروپایی) می گوید: (۱) افلاطون ابداع کننده خدانشناسی فلسفی است. (۲) از نظر افلاطون کار خداوند هدفدار است. یعنی خدای افلاطون یک خدای معین با ویژگی‌هایی روشن است + چند خدایی یونان به زیرا در چندخدایی خلقت آگاهانه معنا ندارد و شکل دیگری از همان کفر بی خدایی است که افلاطون از آن یاد کرده است.

نکته: مقصود تیلور ← چندخدایی یا شرک نمی‌تواند نظم حکیمانه جهان را تبیین کند. به خصوص که چندخدایی‌ها به جنگ و اختلاف میان خدایان عقیده داشتند. لذا به این اعتقاد، تفاوتی با بی خدایی ندارد.

➤ **ویژگی‌های خدا از نظر افلاطون:**

❖ پیوسته ثابت است (ازلی و ابدی).

❖ نه می‌زاید و نه از میان می‌رود.

❖ نه چیزی را به خود راه می‌دهد.

فصل ۳ و ۵ پایه دوازدهم

رتبه ۲۹ منطقه ۱

❖ نه خود در چیزی دیگر فرو می‌شود.

❖ نه دیدنی است نه از طریق حواس دریافتنی است (معقول بودن).

❖ فقط با تفکر و تعقل می‌توان به او دست یافت و از او بهره مند شد (نظریه مُثل).

❖ فقره ۵۲ رساله تیمائوس:

معیار هر چیزی خداست.

هر که بخواهد محبوب خدا شود باید تا حد امکان شبیه او شود.

بنابراین تنها کسی محبوب خداست که خویشتندار (عفیف) باشد و از دایره اعتدال پا بیرون نگذارد؛ زیرا چنین کسی شبیه خداست.

❖ افلاطون در مواردی از خداوند با عنوان «مثال خیر» یاد می‌کند.

❖ همه چیز در پرتو آن دارای حقیقت می‌شوند.

❖ همان طور که روشنایی شبیه خورشید است اما خود خورشید نیست حقایق نیز شبیه به «مثال خیر» هستند، نه خود آن.

فصل ۳ و ۵ پایه دوازدهم

رتبه ۲۹ منطقه ۱

❖ او گاهی از خدا به عنوان «خالق» و آفریننده این عالم یاد می کند تا به انسان ها یادآوری نماید یگانه سخنی که:
(درباره نظم جهان ۲) گردش آفتاب و ماه و ستارگان می توان گفت این است که به کل جهان در زیر فرمان عقل قرار دارد.

➤ ارسطو

❖ که از قدرت استدلال و منطق قوی برخوردار بود.

❖ تلاش کرد برهان هایی برای وجود خدا و مبدأ نخستین جهان قدم اولیه بودند. اما (۱) استحکام خاصی داشتند. (۲) زمینه قدم-های بعدی را فراهم کردند، ارائه کند.

❖ هرچاقوب تر و بهتر وجود دارد ← خوبترین و بهترینی نیز هست. در میان موجودات برخی خوب تر و بهتراند پس ← حقیقتی که هم خوبترین و هم بهترین است وجود دارد (که از همه برتر است) = واقعیت الهی

❖ نمی شود نظم و انتظام بر جهان حاکم باشد، بدون اینکه موجودی جاویدان (اگر جاویدان نباشد از بین می رود که از بین رفتن، خودش تغییر است، در صورتی که غایت باید ثابت باشد.) و برتر از ماده (مجرد) در کار نباشد. (ماده ذاتا متغیر است، اما غایت باید ثابت باشد.)

فصل ۳ و ۵ پایه دوازدهم

رتبه ۲۹ منطقه ۱

❖ برهان حرکت: برهان مشهود ارسطو بر اثبات خدا

(۱) در عالم حرکت وجود دارد.

(۲) وجود حرکت در عالم نیازمند یک محرکی است که خود آن محرک حرکت نداشته باشد؛ زیرا ← اگر آن نیز حرکت داشته باشد، نیازمند یک محرک دیگر است و آن محرک دوم نیز به همین ترتیب نیازمند محرک است و سلسله محرک‌ها تا بی‌نهایت جلو خواهد رفت.

(۴) چنین تسلسلی عقلاً محال است.

نتیجه: محرک نامتحرکی وجود دارد: خدا

❖ صفات خدا از نظر ارسطو:

- شریف‌ترین موجود
- خیر، جمال و زیبایی
- ضرورتاً موجود.
- محرک غیرمتحرک

فلسفه

مدرس: سبا جعفرزاده

رتبه ۲۹ منطقه ۱

فصل ۳ و ۵ پایه دوازدهم

- دارای حیات
- تغییرناپذیر
- دارای عالی ترین اندیشه

دوره جدید اروپا:

➤ ریشه اختلاف نظر درباره خدا در این دوره ها وجود دو جریان عقل گرا و تجربه گرا

➤ **دکارت** (فیلسوف عقل گرای قرن هفدهم): ساختار برهان

مقدمه اول: تصور موجودی نامتناهی، علیم (بسیار دانا) و قدیر (بسیار توانا) که همه از او خلق شده ایم، در ذهن ما وجود دارد.

مقدمه دوم: ما انسان هایی متناهی هستیم و ابزارهای شناخت ما هم متناهی است پس نمی توانیم موجودی نامتناهی را خودمان در ذهن خود ایجاد کنیم.

فصل ۳ و ۵ پایه دوازدهم

رتبه ۲۹ منطقه ۱

نتیجه: پدیدآورنده این تصور نه من هستم نه هیچ موجود متناهی دیگر موجودی نامتناهی وجود دارد که او این تصور را در ما ایجاد کرده است.

➤ **دیوید هیوم** (فیلسوف حس گرا و تجربه گرای قرن هجدهم)

❖ دلایل دکارت و همه گذشتگان را قابل نقد می داند چون دلایلی که صرفاً متکی بر عقل باشند مردودند چون به عقل اساساً ادراک مستقل از حس و تجربه ندارد.

❖ از نظر او مهم ترین برهان فیلسوفان الهی برهان نظم است چون از تجربه گرفته شده.

❖ نقد برهان نظم از نظر هیوم:

(۱) این برهان توانایی اثبات یک وجود ازلی و ابدی و نامتناهی را ندارد.

(۲) فقط می تواند ثابت کند یک ناظم و مدبر این جهان را اداره می کند.

(۳) ثابت نمی کند که این ناظم خالق همان خداوندی است که نیازمند به علت نیست و واجب الوجود است.

نکته: دیگر فیلسوفان تجربه گرا که عموماً به خدا اعتقاد داشتند برهان نظم را معتبر می دانستند.

➤ **کانت** (فیلسوف و عقل‌گرای قرن هجدهم آلمان)

❖ اثبات وجود خدا از طریق اخلاق و وظایف اخلاقی (عقل عملی) به جای اثبات از طریق مخلوقات یا برهان علیت یا وجوب و

امکان (عقل نظری)

❖ ساختار برهان کانت

مقدمه اول: انسان زندگی جمعی دارد.

مقدمه دوم: زندگی جمعی انسان بدون اخلاق ممکن نیست.

مقدمه سوم: اخلاق بدون اراده و اختیار معنا ندارد.

مقدمه چهارم: اختیار و اراده ویژگی بدن نیست، زیرا بدن مادی است و ماده اختیار ندارد و اراده، ویژگی نفس مجرد

و فناپذیر است.

مقدمه پنجم: روح و نفس مجرد چون جاودانه است.

برای سعادت دائمی خود به جهانی ماورائی نیاز دارد.

مقدمه ششم: جهان ماورای طبیعت مشروط به وجود خدای جاویدان و نامتناهی است.

نتیجه: خدای جاویدان و نامتناهی وجود دارد.

زندگی جمعی ← اخلاق ← اراده و اختیار ← نفس مجرد ← ماوراء الطبیعه ← خدا

❖ برهان کانت نشان می‌دهد که از نظر او خدا یک امر اسوثرکتیو (ذهنی) است که بشر نیاز دارد آن را مفروض بگیرد، نه یک امر ابرثرکتیو (عینی و واقعی)

➤ **خدا و معناداری زندگی:**

❖ باوجود تلاش‌های فیلسوفانی مانند دکارت و کانت در استوار ساختن پایه‌های عقلی اعتقاد به خدا (۱) رشد تفکر حسی (۲) حس گرایی (۳) ظهور فیلسوفانی که جهان و انسان را مادی می‌دانستند.

نتیجه: (۱) پایه‌های اعتقاد به خدا در جامعه اروپایی سست شد. (۲) زندگی مردم تحت تأثیر قرار گرفت و معنا و مقصود زندگی در میان بخشی از جامعه اروپایی به اهداف مادی محدود شد و زندگی فاقد جنبه‌های متعالی خود گردید. (۳) بحران معناداری زندگی پدید آمد.

فصل ۳ و ۵ پایه دوازدهم

رتبه ۲۹ منطقه ۱

❖ در این شرایط دسته دیگری از فیلسوفان غربی مانند:

(۱) کرکگور ← فیلسوف دانمارکی قرن نوزدهم

(۲) ویلیام جیمز ← فیلسوف آمریکایی قرن نوزدهم و بیستم

(۳) برگسون ← فیلسوف فرانسوی قرن بیستم

• از تجربه‌های معنوی درونی

• عشق

• عرفان برای اثبات خدا استفاده کردند.

❖ **ویلیام جیمز:** دلیل وجود خداوند عمدتاً در تجربه‌های شخصی درونی ما نهفته است. (تجربه غیرقابل انتقال به دیگران و

غیرقابل تعمیم)

❖ **کرگور:**

✓ ایمان هدیه ای الهی است.

✓ ایمان را خداوند به انسان عطا می کند.

✓ خدا انسان مؤمن را برمیگزیند و به او ایمان عطا می کند.

✓ کسی که شایسته هدیه ایمان نباشد زندگی تاریکی را اسیری خواهد کرد.

❖ در قرن ۲۱، فیلسوفانی ظهور کردند که در عین اعتقاد راسخ به خدا ← به جای ذکر دلایل اثبات وجود او توجه کردند به رابطه

میان اعتقاد به خدا و معنای زندگی نشان دادند زندگی بدون اعتقاد به خدایی که مبدأ خیر و زیبایی و ناظر بر انسان است،

دچار پوچی آزاردهنده است.

❖ **زندگی معنادارک**

دارای غایت و هدف باشد.

سرشار از ارزش های اخلاقی است.

انسان را به آینده مطمئن می کند.

آرامشی برتر به او می‌دهد.

❖ **کاتینگهام:** معتقد است پس از سیر نزولی استدلال‌های عقلی و فلسفی در اروپا (افول عقل گرایی و شکوفایی تجربه گرایی) بر اثبات وجود خدا فیلسوفان به این سمت حرکت کردند که:

خدا = عامل اصلی منابخشی به زندگی

قبول خداوند زندگی ما را در بستری قرار می‌دهد که آن را با ارزش و با اهمیت می‌سازد.

این امید را می‌دهد که به جای این که احساس کنیم در جهانی بیگانه افتاده‌ایم که در آن هیچ امری در نهایت اهمیت ندارد می‌توانیم مأمن و پناهگاهی بیابیم.

نکته: در این بحث نیز می‌توان اشاره کرد که عمدتاً خدای سوپترکتیو مطرح است، یعنی باور به خدا (چه عینی باشد چه نباشد)

چنین نتایجی را خواهد داشت.

فلسفه

فصل ۶ و ۷ دوازدهم

مدرس: سبا جعفرزاده

رتبه ۲۹ منطقه ۱

جزوه نکته و تست

منطق و فلسفه

جلسه شانزدهم

درس ششم: خدا در فلسفه (۲)

ویژگی‌های خداشناسی فلسفی: فیلسوف معتقد به خدا باید برای خداشناسی خود (۱) از روش فلسفه، یعنی استدلال عقلی استفاده کند (اعتقاد به خدا از طریق استدلال). (۲) این نتایج را به صورت استدلالی عرضه نماید (دفاع از خدا از طریق استدلال).

نکته: فیلسوف کیست؟ فیلسوف کسی نیست که عقیده‌ای نداشته باشد، بلکه کسی است که براساس قواعد فلسفی عقیده‌ای را بپذیرد و با قواعد فلسفی از عقیده خود دفاع می‌کند.

راههای اثبات وجود خدا نزد فیلسوفان مسلمان:

- برخی فلاسفه اروپایی به این نتیجه رسیده بودند که برای اثبات وجود خدا عقل و استدلال کافی نیست.
- فیلسوفان مسلمان (از فارابی تا ملاصدرا و فلاسفه معاصر) معتقدند که اثبات وجود خدا از طریق استدلال عقلی امکان پذیر است.
- پس تلاش کرده‌اند با بیانی بسیار دقیق استدلال‌های طرح شده را توضیح دهند و استدلال جدید ارائه کنند.

➤ فارابی

❖ فارابی یکی از اولین فیلسوفان مسلمان است که برای وجود اثبات خدا، براهینی را ارائه کرده است.

درس ششم خدا در فلسفه (۲)

❖ برهان اثبات خدا از منظر فارابی

(۱) وجود معلول ← در اطراف ما اشیایی وجود دارد که وجودشان از خودشان نیست و معلول چیزهای دیگرند.

نکته: این مقدمه در مورد را مطرح می‌کند: (۱) اشیاء پیرامون ما هستند که آنها را با ادراک حسی در می‌یابیم. (۲) اشیاء پیرامون

ما معلول هستند که هم با ادراک حسی می‌توان فهمید هم با استدلال عقلی.

در واقع مطلب دوم بیان نیازمندی معلول بر علت است.

(۱) وجود علت ← معلول چیزی است که وجودش از طرف علت به آن اعطا شده است، در نتیجه علت باید مقدم بر معلول وجود

داشته باشد. وجود علت بر وجود معلول مقدم است و با وجود معلول مشروط به وجود علت است که به این اصل فلسفی تقدم علت

بر معلول هم می‌گویند.

نکته: تقدم دو نوع است: رتبی و زمانی وقتی از تقدم علت بر معلول سخن گفته می‌شود، تقدم زمانی به ذهن می‌آید، اما تقدم علت بر معلول تقدم رتبی است. چون طبق اصل وجوب علی معلولی زمانی که علت تامه باشد معلول نیز حتما موجود می‌شود؛ پس علت و معلول هم زمان هستند، اما علت از نظر رتبی مقدم بر معلول است ← مقدم نیست و همزمان با معلول است، اما علت ناقصه از نظر زمانی بر معلول مقدم است، جز آخرین جزء علت ناقصه، که علت را تامه می‌کند.

فلسفه و منطق کنکور

(۳) تسلسل علل: اگر معلولی که اکنون موجود است علتی داشته باشد که آن علت هم خودش معلول باشد، به ناچار این معلول هم علت دیگری دارد. این زنجیره نمی‌تواند تا بی‌نهایت پیش رود چون «تسلسل علل نامتناهی» پیش می‌آید.

(۴) به خاطر اینکه چنین تسلسلی محال است، حتما یک علت که خودش معلول نیست وجود دارد. آن علت غیر معلول «علة العلل» یا «علت نخستین» است.

نکته: لغت «تسلسل» در فلسفه عبارت است از: ترتیب و ادامه سلسله علت‌ها تا بی‌نهایت. سلسله معلول‌ها چه تا بی‌نهایت ادامه داشته باشد چه نداشته باشد در واقع ربطی به بحث اثبات وجود خدا ندارد.

❖ ویژگی خاص براهین فارابی

✓ بر یک اصل فلسفی به نام «تقدم علت بر معلول» استوار است.

✓ اصل فلسفی «بطلان تسلسل علل نامتناهی» در خود برهان، به اثبات می‌رساند.

چرا تسلسل علل محال است؟ در اصطلاح فلاسفه، تسلسل یعنی زنجیر شدن علت‌های غیرمتناهی و نامحدود که شامل علت‌ها و معلول‌های بی‌شمارند که هر کدام از هم صادر می‌شوند؛ این زنجیره در نهایت به علتی که قائم به خود است منتهی نمی‌شود. بطلان تسلسل علل نامتناهی (برهان اسد و اخصر = محکمر و کوتاه‌تر) که **مثال:** فرض کنید که شما در صدد خرید رایانه‌ای هستید، اما هیچ اطلاعاتی از ساختار و اجزاء و قیمت آن ندارید برای اطمینان از اینکه دستگاهی که در صدد خرید هستید، برای کار شما مناسب است و از ← جهت قیمت هم مناسب می‌باشد، حتماً به یکی از آشنایان خود که در این امر خبره است، مراجعه می‌کنید. اما اگر فرد «الف» که هیچ تخصصی در این امر ندارد شما را ترغیب به خرید دستگاه کرد و دلیل خود را فرد «الف» قرار داد که او نیز همانند او غیرمتخصص است و فرد «ب» به نظر فرد «ج» استناد کرد و همین طور به بالا، طبعاً هیچ اطمینانی برای شما حاصل نخواهد شد. تنها در صورتی این اطمینان برای شما حاصل خواهد شد که این سلسله و زنجیره تأییدکنندگان دستگاه به یک متخصص منتهی شود

وگرنه خرید دستگاه را متوقف می کنید. حال با این مثال روشن می شود که سلسله و زنجیره علت ها نمی تواند بی شمار و نامحدود باشد و در نهایت باید به علتی آغازین و نخستین منتهی شود. این بیان را «محال بودن تسلسل «علل نامتناهی» می گویند. برهان امتناع تسلسل را چنین می توان صورت بندی کرد:

• اگر تسلسل محال نباشد.

• اگر همه اجزاء سلسله معلول باشند.

• اگر زنجیره علت ها تا بی نهایت باشد.

• علت العلل وجود نداشته باشد. ← نتیجه: هیچ چیزی به وجود نمی آید.

چیزهایی در اطراف ما وجود دارند (طبق اصل واقعیت مستقل از ذهن و ادراک حسی) پس: تسلسل محال است همه اجزاء سلسله معلول نیستند. زنجیره علت ها تا بی نهایت ادامه ندارد. علت العلل وجود دارد.

فلسفه

فصل ۶ و ۷ دوازدهم

فلسفه و منطق کنگور

مدرس: سبا جعفرزاده

رتبه ۲۹ منطقه ۱

نکته: ابتدا داشتن سلسله علل بی نهایت متناقض است.

❖ **ارزیابی برهان فارابی**

✓ **مقدمه اول: معلول هایی وجود دارند.**

✓ **مقدمه دوم: وجود معلول مشروط به وجود علت است و علت مقدم بر معلول است.**

✓ **مقدمه سوم: اگر علت، خودش معلول باشد، چون تسلسل محال است، یک علت العلل یعنی علتی که خودش معلول نیست، در**

ابتدای سلسله وجود دارد.

نکته: تفاوت بیان راسل و فارابی در مقدمه اول برهان است. راسل: هر موجودی (حتی خدا) نیازمند علت است. فارابی: هر

معلولی، نیازمند علت است.

❖ استدلال ابن سینا (برهان وجوب و امکان / صدیقین)

❖ مقدمه ۱: بررسی موجودات این جهان و تشخیص امکان ذاتی آنها: موجودات این جهان در ذات خود نسبت به بودن و نبودن یکسان اند، یعنی هم می توانند باشند و هم می توانند نباشند (ممکن الوجود بالذات اند).

❖ مقدمه ۲: نیاز ممکن الوجود بالذات به واجب الوجود بالذات در وجود: ممکن الوجود بالذات برای اینکه وجودش ضرورت ← پیدا کند (از حالت امکان خارج شود) نیازمند واجب الوجود بالذات است؛ موجودی که وجود، ذاتی او باشد.

نکته: ممکن الوجود بالذات برای اینکه از حالت تساوی خارج شود نیاز دارد از علت خود وجوب بگیرد، این علت اهم اگر وجودش ذاتی نباشد، نیاز دارد که از علت خود وجوب بگیرد و چون تسلسل محال است، پس برای وجوب ممکن بالذات نیاز به واجب بالذات هست.

نتیجه: وابستگی موجودات این جهان به واجب الوجود در نتیجه موجودات به واجب الوجود بالذاتی نیازمند و وابسته‌اند که آن‌ها را از حالت امکانی خارج می‌کند و پدید می‌آورد، پس واجب الوجود بالذات (خدا) وجود دارد. ابن سینا از اینجا نتیجه می‌گیرد که واجب الوجود بر دو قسم است: (۱) واجب الوجود بالذات (۲) واجب الوجود بالغیر

❖ خلاصه برهان ابن سینا

مقدمه اول: موجودات ممکن‌اند.

مقدمه دوم: ممکنات نیازمند موجود واجب‌اند.

نتیجه: واجب وجود دارد.

توجه: ابن سینا برهان «وجوب و امکان سینوی» را علاوه بر «شفا»، با بیان کامل‌تری در «اشارات» نیز آورده است. بیان مفصل‌تر این برهان در کتاب «اشارات» به برهان «وسط و طرف» شهرت یافته است؛ زیرا شیخ الرئیس برای *علیه العلل* از واژه «طرف» استفاده کرده است.

❖ پیام اصلی ابن سینا و پیروان او :

❖ موجودات جهان به حسب ذات خود ممکن الوجودند؛ اما از این حیث که اکنون موجودند: (۱) واجب الوجود بالغیر اند. (۲) یعنی از واجب الوجود بالذات نشأت گرفته‌اند.

فلاسفه بعد از ابن سینا هم در جهان اسلام و هم در اروپا، برهان او را برهانی بسیار قوی دانسته‌اند.

❖ ملاصدرا و صدرائیان این برهان را ارتقاء بخشیدند و علاوه بر همین بیان، از بیان قوی‌تری که با دستگاه فلسفی ملاصدرا سازگاری داشت، بهره بردند.

➤ بیان ملاصدرا

❖ ملاصدرای شیرازی

❖ مشهور به صدر المتألهین

❖ که در عهد صفویه میزیست

❖ به جای نگاه به ماهیت اشیا باید از همان ابتدا به خود وجود و واقعیت نگاه کنیم.

❖ همه موجودات عین وابستگی و نیازمندی‌اند

❖ این وابستگی و نیازمندی = امکان فقری

❖ طبق نظریه امکان فقری (فقر وجودی): جهان یکپارچه نیاز و تعلق به ذات الهی است و از خود هیچ استقلالی ندارد. اگر ذات الهی آنی پرتو خویش را بازگیرد؛ کل موجودات نابود می گردند. نور آنها خاموش می شود.

❖ برهان امکان فقری:

مقدمه اول: به هر موجودی نگاه می کنیم، وجودش عین وابستگی و نیاز است.

مقدمه دوم: موجود وابسته و نیازمند باید به وجودی متصل باشد که در ذات خود غیرنیازمند و برخوردار باشد.

نتیجه: پس موجودات این جهان وابسته به وجودی بی نیاز و غیروابسته هستند.

نکته: بنابر برهان ملاصدرا وجود دو گونه است: وجود بی نیاز و غیروابسته لاوجودهای نیازمند و وابسته

قرابت معنایی: به هرجا دانه‌ای در باغ و راغی است درون مغز او روشن چراغی است / بود نامحرمان را چشم و دل کور / وگرنه هیچ ذره نیست بینور / بخوان تو آیه نور السموات / که چون خورشید یابی جمله ذرات / که تا دانی که در هر ذره خاک / یکی نوری است تابان گشته زان پاک /

این شعر با نظریه ملاصدرا و برهان امکان فقری قرابت معنایی دارد.

نکته: تفاوت برهان فارابی، ابن سینا و ملاصدرا:

(۱) فارابی: ملاک نیازمندی ← امکان ذاتی (امکان ماهوی) روند اثبات وجود خدا از دیدگاه او ← از وجود معلول به وجود علّه العلل، با استفاده از امتناع تسلسل علل نامتناهی

(۲) ابن سینا: ملاک نیازمندی ← امکان ذاتی (امکان ماهوی) روند اثبات وجود خدا از دیدگاه او ← از وجود ممکن بالذات به وجود واجب بالذات با استفاده از امتناع خارج شدن شیء از حالت امکان بدون وجود واجب الوجود بالذات

(۳) ملاصدرا: ملاک نیازمندی ← امکان فقری / روند اثبات وجود خدا از دیدگاه او ← از وجود وابسته و نیازمند و فقیر به وجود غنی بالذات.

خدا و معناداری زندگی از دیدگاه فیلسوفان مسلمان بحث دیگری که فلاسفه مسلمان در کنار اثبات وجود خدا داشته‌اند بحث:

- تأثیر اعتقاد به خدا در زندگی انسان است.
- نقش آن (اعتقاد) در معنابخشی به حیات بشری است و نقش خدا در زندگی مانند نقش آب در حیات جسمانی بشر است ← وجه شبه: منشأ اثر بودن آب در حیات جسمانی بشر
- انسان ابتدا از طریق حواس به وجود آب پی می‌برد و آن را یک امر واقعی می‌یابد، آنگاه این آب واقعی را می‌نوشد و این آب واقعی است که احساس تشنگی او را برطرف می‌کند.
- **نتیجه:** باید ابتدا وجود خدا را از طریق عقل و تفکر و اندیشه پذیرفت و سپس با وی ارتباط معنوی برقرار کرد و یک زندگی معنادار و متعالی را سامان داد. و وقتی اعتقاد به خدا می‌تواند به زندگی معنا دهد و انسان را وارد مرتبهای برتر از زندگی کند که واقعا او را از یک راه معقول و درست پذیرفته باشد.

نکته: تفاوت این بحث در فیلسوفان مسلمان و فلاسفه غربی در این است که از نظر مسلمانان خدا امری واقعی است، اما غربی‌ها برای معناداری حیات، خدای شخصی و ذهنی را کافی می‌دانند (تأکید بر واقعی بودن در مثال آب).

ملاک یک زندگی معنادار و ویژگی های آن از نظر فیلسوف الهی:

- اعتقاد به غایت مندی جهان و توضیح آن
- هدفمند بودن انسان و تشخیص هدف زندگی
- قائل شدن به گرایش فطری انسان به خیر و زیبایی و واقعی دانستن آن در یک حقیقت متعالی (یعنی خدا)
- درست و معتبر دانستن آرمان های مقدس و فراتر از زندگی مادی (هدف معنوی)
- احساس تعهد و مسئولیت در برابر وجود متعالی

نکته: اگر فیلسوفی وجود خدا را اثبات نکند، امکان پذیرش پنج گزاره فوق را از دست می دهد.

ابن سینا و ارائه توصیف مبتنی بر عشق از رابطه خدا و جهان و انسان:

- اثبات وجود خدا با دلایل فلسفی
- ارائه توصیف مبتنی بر عشق از رابطه خدا و جهان و انسان

فصل ۶ و ۷ دوازدهم

رتبه ۲۹ منطقه ۱

- از نظر ابن سینا هر یک از ممکنات ← به واسطه ۱) حقیقت وجودش ← مشتاق به خیرات و کمالات است ۲) به حسب فطرت خود ← از بدی‌ها گریزان ۳) اشتیاق ذاتی + ذوق فطری = عشق
- حرکت به سمت کمال (گریز از بدی‌ها) علت بقای ممکنات و مخلوقات

نکته: این عبارت ابن سینا به شرایط او ۲ و ۳ از شرایط زندگی معنادار اشاره دارد.

ابن سینا معتقد است که عشق و محبت به خیر و زیبایی اختصاص به انسان ندارد و هر موجودی در این جهان بهره‌مند از جاذبه عشق الهی است و اوست که چنین عشقی را در کنه و ذات جهان هستی به ودیعت نهاده است.

نکته: این همان است که در درس ۱۰ می‌خوانیم که ابن سینا معتقد است خدا با لطف و عنایت خویش (عشق) جهان را می‌آفریند

پس عشق علت ایجاد هم هست.

«فلک جز عشق محرابی ندارد / جهان بی خاک عشق آبی ندارد»

← اشاره به این که عشق باعث ایجاد غایت و هدف و پویایی و باروری است.

«کسی کز عشق خالی شد فسرده است / اگرش صدجان بود بی عشق مرده است»

← اشاره به این که عشق باعث ایجاد غایت و هدف است و همچنین علت بقا است. (بدون هدف زندگی بی معنا است)

«طبایع جز کشش کاری ندارند، / حکیمان این کشش را عشق خوانند»

← اشاره به این که موجودات (ماهیت‌ها) به سمت کمال می‌روند و این حرکت به سمت کمال عشق است.

«گر اندیشه کنی از راه بینش / به عشق است ایستاده آفرینش»

← اشاره به اینکه عشق علت بقای جهان است.

سوال: آیا می‌شود وجود خدا را با استدلال عقلی ثابت کرد؟

آیا می‌شود یک علت‌العلل که خودش معلول دیگری نباشد را ثابت کرد؟

- ۱- یک فرض ← فرض کنید هیچ چیز وجود ندارد- (و عدم مطلق است) و هیچ کدام از موجودات جهان بوجود نیامده‌اند. حالا اگر یکی از موجودات بخواهد هستی پیدا کند ← نیازمند چیست؟ ← **قطعاً خواهید گفت باید علت آن باشد تا او را بوجود آورد.**
- ۲- حرف درستی است تا علت نباشد موجود بوجود نمی‌آید ← چون معلول تمام هستی و وجود خود را وابسته به علت است- باید علت باشد تا به او وجود بدهد.

حالا اگر به این علت نگاه کنیم آیا او هم معلول است؟ و نیازمند علت است.

۳- قطعاً اگر معلول باشد او هم نیازمند علت است تا به او هستی بدهد.

این علت دوم چطور؟ آیا او هم نیازمند علت است؟ بلی پس او هم باید علتی داشته باشد- علت بعدی چطور؟ ← به همین ترتیب ادامه دهیم ما با یک زنجیر علت‌ها روبه‌رو هستیم که همه آن‌ها وابسته به علت خود هستند- و باید هر کدام علتشان باشد تا بوجود بیایند.

۴- اگر این سلسله و زنجیره تا بی‌نهایت ادامه یابد کدام یک از افراد سلسله بوجود می‌آیند؟

قطعاً خواهیم گفت اگر همه افراد سلسله وابسته و مشروط به علت باشند هیچ کدام وجود پیدا نخواهند کرد همه خواهند گفت تا علت ما نباشد نمی‌توانیم بوجود بیائیم چون علت ما به ما وجود می‌دهد.

۵- پس باید برای بوجود آمدن تمام افراد زنجیره یک علت نامشروط که وجودش وابسته به هیچ علتی نباشد در صدر این سلسله باشد تا علت نخستین باشد وگرنه هیچ چیز بوجود نمی‌آمد.

۱- تمام اشیاء جهان وجودشان از خودشان نیست یعنی معلول چیز دیگر هستند.

۲- تا علت نباشد معلول بوجود نمی آید؛ وجود معلول وابسته و مشروط به وجود علت است.

۳- علت از نظر وجودی مقدم بر معلول است.

۴- اگر علت هم معلول باشد وابسته به علتی دیگر است و به همین ترتیب سلسله‌ای پدید می آید از علت‌ها و معلول‌ها.

۵- اگر این سلسله تابی نهایت ادامه یابد قطعاً هیچ کدام از افراد سلسله موجود نخواهند شد چون همه مشروط و وابسته‌اند ←



پس تسلسل علل نامتناهی محال است.

۶- نتیجه اینکه: تمام موجودات عالم وجودشان وابسته به یک علت نامشروط (که وجودش وابسته نباشد) است.

نکته

اعتقاد به سلسله علل نامتناهی و موجود بودن آن متناقض و غیرممکن است.

موجود اول که وجودش وابسته نیست ← علت العمل یا علت نخستین است.

« بدون او محال است هیچ چیز بوجود آید »

مقدمات برهان

۱- به هریک از موجودات عالم نگاه کنیم یا ممکن الوجود است یا واجب الوجود بالذات

موجودی که وجودش وابسته به خودش است

یعنی نسبت به وجود و عدم حالتی تساوی دارد.

می دانیم که برای اینکه شیئی ممکن الوجود به مرحله وجود برسد نیازمند علت است.

۲- اگر این علت هم ممکن الوجود باشد ← یعنی وجودش وابسته به علت است.

۳- اگر آن علت هم ممکن باشد بدین ترتیب سلسله‌ای از ممکنات پدید می آید که همه نسبت به وجود و عدم مساوی و در نتیجه

هیچ گاه به مرحله وجوب نمی‌رسند.

۴- الان همه سلسله ممکنات وجود دارند یعنی اول با کمک علت خودشان به مرحله وجوب رسیده‌اند (واجب الوجود بالغیر شده‌اند) و بوجود آمده‌اند.

نتیجه اینکه ← سلسله ممکنات نامتناهی نیست ← بلکه به یک واجب با ازات ختم می‌شود.

ایزاد برتر اندر اسل ← برهان **عله‌العلل** پوچ است.

← نقل قول از جان استوارت میل ← چه کسی ما را آفریده پاسخ ندارد.

چون گفته می‌شود خدا و چه کسی خدا را آفریده است؟ ← یعنی خدا نیازمند علت است

← اگر چیزی بتواند بدون علت وجود داشته باشد ← آن چیز هم می‌تواند خدا باشد و هم جهان

← یعنی اگر خدا بدون علت است جهان هم می‌تواند بدون علت باشد

نکته ← برهان فارابی می تواند پاسخی کامل به این ایراد راسل یا استوارتمیل باشد.

تأثیر اعتقاد به خدا در زندگی انسان ← از نگاه فیلسوفان مسلمان

معنا بخشی به زندگی انسان

وجود خدا و زندگی انسان ← شبیه آب و حیات جسمانی او

انسان از طریق حواس به وجود آب

پی می برد و تاخیر آن را حس

می کند و از آن سیراب می شود

انسان از طریق عقل و منطق وجود خدا را

می پذیرد.

این پذیرش به زندگی او معنا می دهد و

انسان در ارتباط روحی و معنوی زندگی

می کند

فلسفه

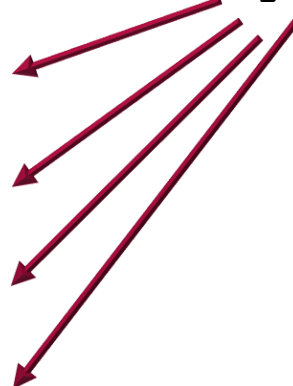
فصل ۶ و ۷ دوازدهم

پذیرش خدا



امکان کشف معیارهای زندگی معنادار

جهان را هدفدار و غایت‌مند یافتن



انسان را هدفدار دانستن و کشف هدف او

یافتن مابه‌ازاء واقعی برای گرایش فطری انسان به خیر و زیبایی

معتبر دانستن آرمان‌های مقدس و غیرمادی

داشتن تعهد و مسئولیت در برابر یک وجود برتر



نظر ابن‌سینا در رساله عشق ← هریک از موجودات (ممکنات) به واسطه حقیقت وجودش، همیشه مشتاق کمالات و خیرات است و

به حسب ذات خویش از بدی‌گریزان همین اشتیاق ذاتی و ذوق فطری ← سبب بقای ممکنات است



عشق است

مدرس: سبا جعفرزاده

رتبه ۲۹ منطقه ۱

عشق انسان و جهان نتیجه عشق الهی است که در کنه و ذات هستی به ودیعه گذاشته شده است ← **عشق علت به معلول ← عشق خدا**

به جهان ← عشق انسان به جهان

فلک جز عشق محرابی ندارد / جهان بی خاک عشق، آبی ندارد

کسی کز عشق خالی شد فسرده است / گرش صد جان بود، بی عشق مردست

طبایع جز کشش کاری ندارند / حکیمان این کشش را عشق خوانند

گر اندیشه کنی از راه بینش / **به عشق است ایستاده آفرینش**

درس هفتم: عقل در فلسفه (۱)



بینش غلط نسبت به عقل و کارایی آن ← اگوست کنت ← قوت علوم تجربی ← باعث بی نیازی از استدلال عقلی شده

مسیری غلط ← از عقل و استدلال به عشق نمی‌رسیم ← درک عشق شهودی است

حافظ

نظری اشتباه ← استدلال مربوط به حوزه علم است نه دین

استدلال در حوزه دین احمقانه است ← ویتگنشتاین

یک عنوان اصلی ← کاربرد کلمه عقل در فلسفه

دو معنای متفاوت ← عقل ← عنوان ابزار تفکر و استدلال در انسان ← ملاک برتری انسان

اولین مخلوق خدا

عقل ← به عنوان موجودی غیر مادی ← فرشته خرد لوگوس

نکته: در دو درس ۷ و ۸ به این معنا و نظرات مختلف فلاسفه پیرامون آن‌ها توجه زیادی شده است

← برای رسیدن به دانش و حقایق جدید ← از طریق استدلال و تعریف

← برای رسیدن به اینکه کدام کار خوب است و کدام کار بد

و کدام کار را نباید انجام داد و کدام کار را باید انجام داد

← تشخیص اینکه کدام سخن در رفتار پسندیده است و کدام نه

← این توانمندی در کودکی بالقوه است ← فعلیت آن ← با تربیت و تمرین است

← به همین دلیل برخی قدرت عقلی بیشتری دارند و برخی کمتر

← ارسطو ← به این نوع عقل توجه ویژه داشت

← تقسیم عقل بر اساس کارکرد ← عقل نظری ← شناخت هستها و واقعیات

← عقل عملی ← درک بایدها و نبایدها

← تدوین اقسام استدلال ← استدلال تجربی و استدلال عقلی

تعریف انسان ← به حیوان ناطق ← یعنی حیوان متفکر یا حیوان استدلال کننده

او عقل را ذاتی انسان می داند ← او تصویری روشن تر از عقل ارایه کرد

عقل به عنوان موجودی غیر مادی

← که مصداق وجودی در خارج دارد

← موجودی مجرد از ماده و جسم

← در قید زمان و مکان نیستند

← در کارها به ابزار مادی بی نیازند

هر فرشته ← یک عقل

عالمی داریم به نام عالم عقل ← ماوراء طبیعت ← عالم فرشتگان

← با حواس قابل درک نیست ← با دلیل عقلی قابل اثبات است

عقول یا فرشتگان ← علم آنها با استدلال عقلی نیست ← شهودی است ← برای شهود حقایق به مفاهیم و استدلال نیاز ندارند.

فلسفه

مدرس: سبا جعفرزاده

فصل ۶ و ۷ دوازدهم

رتبه ۲۹ منطقه ۱

روح انسان ← استعداد رسیدن به مرتبه عقول و فرشتگان را دارد ← با تهذیب نفس

← کاملاً از ماده و جسم جدا (مجرد) می‌شود. ← در عین بهره‌مندی از عقل می‌تواند حقایق را هم شهود کند



یکی از عقول است

قدرت استدلال دارد ← استدلال ← مرتبه پایین عقل مجرد است

مرتبه بالاتر ← توانایی در ساخت مفاهیم کلی است ← و پس از آن ← انسان با صورت‌های کلی استدلال می‌کند و قیاس

۱- حکمای ایران باستان

← کانون اولیه عقل گرایی و خردورزی

← مرجع دستیابی به نظرات آنها

← **شاهنامه** ← در شاهنامه می بینیم که ایرانیان هم عقل را به عنوان وجود نورانی و مجرد قبول

داشته اند و هم به عنوان ابزار خردورزی و استدلال و برهان

← خرد یا عقل ← با خدا متحد و یگانه است ← خدا جهان را با خرد و عقل رهبری می کند جهان را با خرد و

مزدا

براساس عقل می آفریند

← عقل ← مخلوق خداست ← خرد و عقل انسان نیز پرتو و مظهر اوست

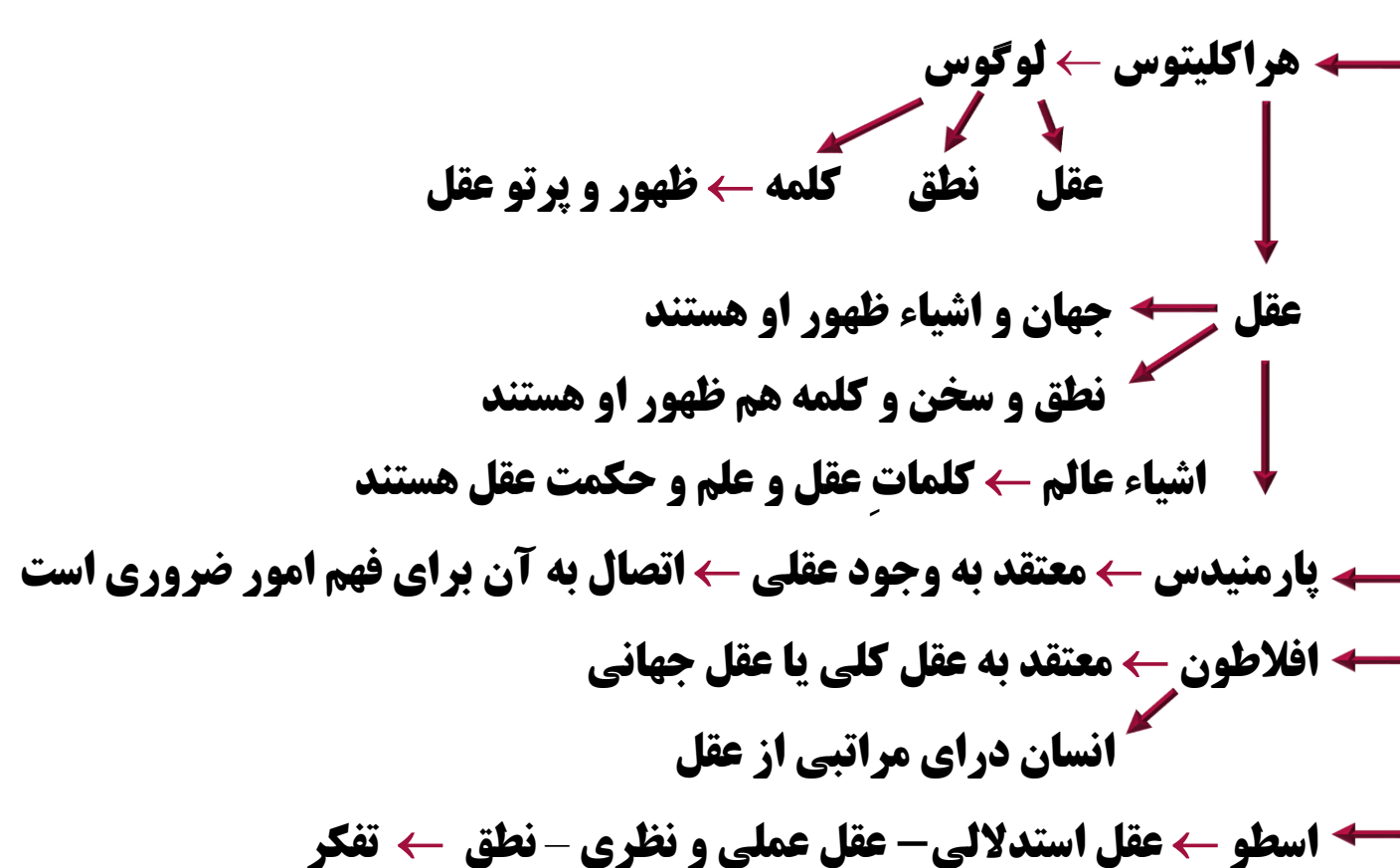
فردوسی ← بنام خدواند جان و خرد

در آغاز شاهنامه ← کزین برتر اندیشه بر نگذرد

فلسفه

فصل ۶ و ۷ دوازدهم

۲- فلاسفه یونان باستان



مدرس: سبا جعفرزاده

رتبه ۲۹ منطقه ۱

فلسفه

مدرس: سبا جعفرزاده

رتبه ۲۹ منطقه ۱

فصل ۶ و ۷ دوازدهم

دو نکته ← کلیسا قبل از رنسانس ← از قرن ۳ تا ۹ میلادی

← عقل عامل تضعیف ایمان

← عقل ← شیطانی

← عقل ← شبه برانگیز

← ایمان قوی ← یعنی ایستادگی

← رنسانس ← تحول اجتماعی و فکری اروپایی ها ← عقل ← دارای جایگاه ممتاز

۳- عقل از دیدگاه فلاسفه اروپایی

← از قرن ۱۱ تا ۱۳ تحت تاثیر فیلسوفان مسلمان بودند

← به تبیین عقلانی مسایل دینی پرداختند ← البته مبانی اولیه کلیسای کاتولیک با عقل سازگار نبود

← دین به حاشیه رفت

به دو گروه فلاسفه تجربه‌گر و عقل‌گرا تقسیم شدند

فرانسیس بیکن ← روش تجربی عامل پیشرفت بشر
اندیشه فلاسفه قدیم ← بت‌های غیر قابل اعتنا

دکارت ← به عقل ابزاری اعتقاد داشت نه عقل وجودی

عقل ← صرفاً یک دستگاه منطقی و استدلالی است

توانایی عقل ← داشتن بدرییات عقلی و استدلالات عقلی محض در کنار تجربه

اثبات خدا – نفس مجرد انسان و اختیار او

به عقل به عنوان مجود برتر از ماده و حقیقت متعالی در جهان اعتقاد نداشت

کانت ← عقل از اثبات خدا و نفس مجرد انسان ناتوان است

او از طریق وجدان اخلاقی وجود خدا و نفس مجرد و اختیار را ثابت کرد

نظر او در مورد میزان توانایی عقل ← موافق تجربه‌گرایان است نه خردگرایان

اگوست کنت ← پذیرش عقل فلسفی و کار عقل در تاسیس فلسفه ← ذهنی است نه واقعی

عقل فلسفی ← ساخته ذهن و تاملات ذهنی فلاسفه است

عقل با روش تجربی و حسی ← به علم و واقعیت می‌رسد

عقل فقط از طریق علم تجربی به واقعیت می‌رسد

این نظر نوع نگاه اروپائیان را در مورد نسبت عقل و دین و توانایی عقل در

ماوراء طبیعت تغییر داد و نگاه انسان به خود و جهان را عوض کرد

فلسفه دوازدهم

درس نهم:

آغاز فلسفه در جهان اسلام

مقدمه:

در این درس با چگونگی آغاز فلسفه در جهان اسلام آشنا خواهیم شد و در ادامه به بررسی زندگی و آراء بنیان گذار حکمت مشایی جهان اسلام می پردازیم.

آغاز حیات فلسفی:

توجه به فلسفه نتیجه یک حیات عقلی، بود که منجر به یک حیات فلسفی، در جهان اسلام گردید.

از حیات فلسفی در جهان اسلام ۱۳ قرن می گذرد و اولین فیلسوف مسلمان یعنی **ابویوسف یعقوب بن اسحاق کندی** دو قرن بعد از آغاز اسلام ظهور کرد.

زمینه های رشد حیات فلسفی:

دعوت قرآن کریم و پیامبر اکرم به خردورزی: عقلانیت در یک جامعه مانند یک زمین است که در آن بذری کاشته می شود؛ بنابراین اگر در جامعه ای حیات عقلی وجود نداشته باشد نمی توان انتظار رشد حیات فلسفی را داشت. **(لازمه حیات فلسفی حیات عقلی میباشد)** از همان ابتدا قرآن کریم، پیامبر اکرم (ص) و عترت ایشان زمینه را برای رشد حیات عقلی فراهم نمودند و زمینه سازی های زیر را برای رسیدن به این امر در نظر گرفتند:

- 1- ارزش قائل شدن برای تفکر
- 2- تکریم علم به عنوان ثمره تفکر
- 3- طرح مباحث علمی، عقلی و فلسفی
- 4- مذمت نادانی و جهل
- 5- دعوت به یادگیری علوم دیگر ملتها
- 6- تکریم عالمان و دانشمندان

گسترش مباحث اعتقادی میان مسلمانان:

از همان عصر رسول خدا (ص) دانشمندانی وجود داشتند که در مورد اثبات وجود خدا، صفات خداوند، ضرورت معاد و ... از روش عقلی و استدلالی بهره می بردند.

نهضت ترجمه متون:

با شروع این نهضت از قرن دوم هجری به ترجمه علوم گوناگون از جمله فلسفه، منطق، نجوم، ریاضیات. سیاست از زبان هایی مانند یونانی، پهلوی، هندی، سریانی بها داده شد. بنابراین در فلسفه، مسلمانان با اراء فیلسوفان بزرگ یونان آشنا شدند.

حکمت مشاء:

اولین فلسفه ای که به طور رسمی در جهان اسلام پایه ریزی شد؛ حکمت مشاء بود که ویژگی های زیر را داشت:

- 1) سرشتی کاملاً استدلالی داشت؛ زیرا متکی بر آراء ارسطو بود و ارسطو بیش از هر چیز به قیاس برهانی اهمیت می داد.
- 2) این شیوه فلسفی به خاطر مؤسس اولش یعنی ارسطو، به حکمت مشاء معروف گشت.
- 3) تعریف حکمت از نظر فیلسوف مشایی: فنی استدلالی و فکری که انسان وجود را به وسیله آن به دست می آورد و به جهانی عقل مشابه جهان واقعی موجودات تبدیل می شود
- 4) فارابی و ابن سینا از بزرگترین حکمای مشاء محسوب می شوند. فارابی بنیان گذار حکمت مشاء در جهان اسلام بود و ابن سینا با نبوغ خود آن را تکمیل نمود.

فارابی:

نکات تاریخی:

وی هیچ گاه مشاغل سیاسی را نپذیرفت.

مقام علمی:

در فلسفه سرآمد روزگار بود و در حقوق، نجوم و سیاست به درجه استادی رسیده بود.

پزشکی را می دانست.

در فلسفه سیاست، نظری مشابه نظر افلاطون داشت.

به علت تاسیس حکمت مشاء معلم ثانی نام گرفت.

آثار:

- 1) الجمع بین رایي الحکیمین: وی این کتاب را برای بیان نقطه نظرات مشترک افلاطون و ارسطو نوشت.

2): اغراض ارسطو فی کتاب مابعدالطبیعه

وی این کتاب را برای تشریح نظرات ارسطو در کتاب مابعدالطبیعه نوشته است.

فلسفه سیاسی فارابی:

در ادامه به بررسی برخی نظرات فارابی در فلسفه سیاسی وی می پردازیم :

1) مدنی بالطبع بودن انسان :

در نظر فارابی انسان مدنی بالطبع است و ذاتاً به تشکیل اجتماع و زندگی در آن گرایش دارد. وی معتقد است که سعادت جز با زندگی اجتماعی قابل دسترسی نیست.

2) مدینه فاضله :

وی بهترین مدینه ها را مدینه فاضله معرفی می کند؛ چرا که مردم آنها به اموری مشغول بوده و به فضایی آراسته اند که در نهایت آنها را به سمت سعادت هدایت می کند. وی هدف مدینه فاضله را سعادت در دنیا و آخرت معرفی می کند و معتقد است در مدینه فاضله بین افراد سلسله مراتب وجود دارد و در رأس آن زعیم مدینه قرار دارد.

3) ویژگی های زعیم مدینه فاضله:

روحی بزرگ و سرشتی عالی داشته باشد.

به عالی ترین درجات تعقل رسیده باشد.

از نظر فارابی این ویژگی ها در پیامبر و جانشینان او که با ملک وحی اتصال دائمی دارند، هست.

4) مدینه جاهله :

فارابی این مدینه را در مقابل مدینه فاضله قرار می دهد و معتقد است

مهم ترین تفاوت آن با مدینه فاضله در هدف آن است. = هدف مردم مدینه جاهله فقط سلامت جسم و فراوانی در لذتها است.

اگر به این لذت ها دست نیابند، گمان می برند که به بدبختی افتاده اند.

جعفرزاده

فلسفه

فصل ۸ و ۱۰ و ۱۱ دوازدهم

مدرس: سبا جعفرزاده

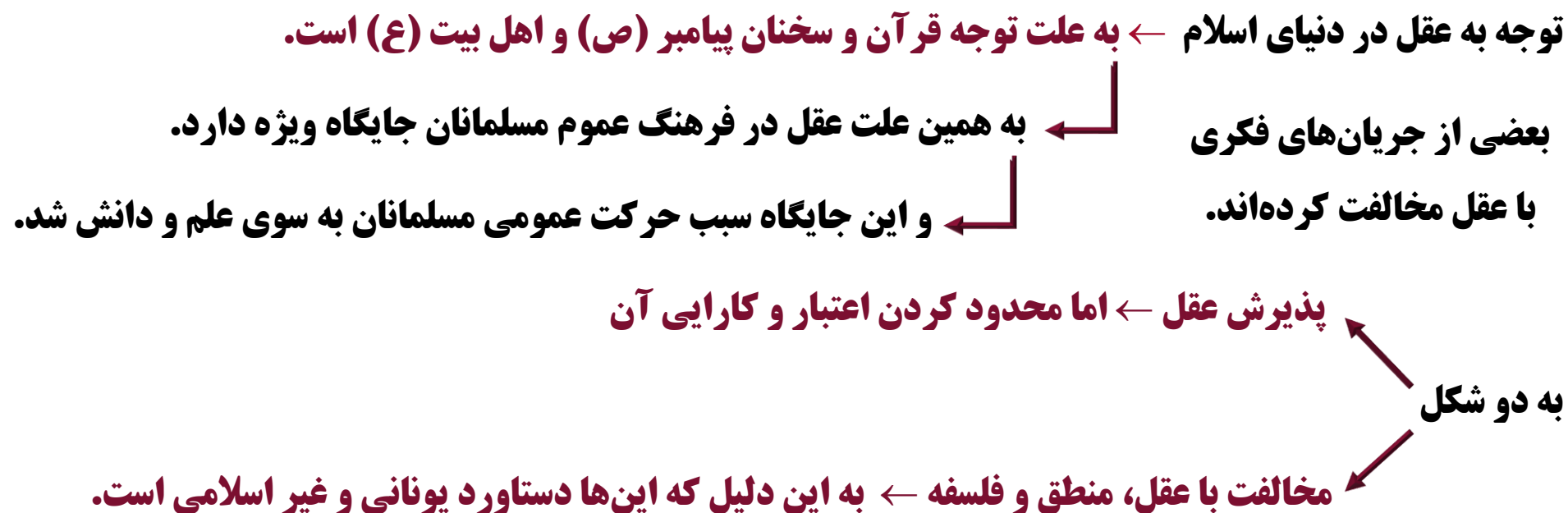
رتبه ۲۹ منطقه ۱

جزوه نکته و تست

منطق و فلسفه

جلسه هفدهم

درس هشتم: عقل در فلسفه (۲)



شکل اول مخالفت

روش‌های عقلی در دین کاربرد ندارند.

کسانی که از استدلال عقلی در دین بهره می‌برند خطا می‌کنند.

شکل دوم مخالفت با عقل ← مخالفت با فلسفه است.

عقل = فلسفه ← مخالف دین ← به این دلیل که یونانی است و با عقاید اسلامی ناسازگار است.

چون یونانی است.

رد دلیل ← ۱- اکثر آراء سقراط - افلاطون و ارسطو با آموزه‌های دینی مطابقت دارد.

۲- فلسفه شاخه‌ای از معرفت است ← اختصاص به ملتی خاص ندارد و هر کسی می‌تواند به مسایل مربوط به

هستی فکر کند و دانش تولید کند و از نظرات دیگران استفاده کند.

۳- ملاک درستی یا نادرستی یک علم ← استدلال است نه یونانی بودن

۱- عقل ← به عنوان موجودی غیر مادی ← فرشته

← اولین مخلوق خدا ← عقل ← کاملاً غیر مادی و روحانی

← عقول دیگری به ترتیب در پی هم خلق شده‌اند.

← در ده رتبه هستند ← به قول عشره مرقند ← عقول ده گانه

عقول عشره



عقول ← واسطه فیض وجودی هستند و هم مدبر و اداره کننده مخلوقات پایین تر خود

عقل انسان

↓
غیر عقل تو حق را عقل هاست

که بدان تدبیر اسماء سماست

← پرتویی از عالم عقول است

← هم توان استدلال دارد و هم توان مشاهده حضوری حقایق

↓
همانطور که عقول مشاهده می کنند

۲- عقل ← به عنوان قوه ی استدلال و شناخت در انسان

← در اندیشه فلاسفه مسلمان ← عقل و استدلال های او ← روشی درست در کسب علم است

نکته: فیلسوفان اروپایی بر اساس اعتقاد به توانایی عقل یا عدم توانایی آن در درک حقیقت به دو دسته عقل گرا و تجربه گر تقسیم

شدند اما فیلسوفان مسلمان همه به توانایی عقل اعتقاد دارند پس به عقل گرا و تجربه گر تقسیم نمی شوند.

انواع استدلال ← تجربی - برهان عقلی

تمثیل - استقراء ← هر کدام روشی درست برای کسب علم در حوزه‌های مختلف هستند

استدلال عقلی ← معیار اولیه قبول یا رد هر حکم یا نظر علمی یا فلسفی هستند

← یعنی فلاسفه و علمای علوم مختلف ← فرزند دلیل هستند

ابن سینا ← عادت به پذیرش سخن بدون دلیل ← خروج از حقیقت انسانی

پس دلیل عقلی مبنای مشترک همه فلاسفه مسلمان است.

بر همین مبنا ← پذیرش دین ← نیازمند استدلال عقلی است ← البته نوع استدلال‌ها برای سطوح مختلف جامعه متفاوت است

دلیل هر کس ← به اندازه قدرت فکری اوست

ایمان ارزشمند ← دارای پشتوانه عقلی

ایمان بی‌ارزش ← ایمان بدون پشتوانه عقلی است ← باعث کشاندن انسان به کارهای غلط و اشتباه می‌شود

فلسفه

فصل ۸ و ۱۰ و ۱۱ دوازدهم

فلاسفه مسلمان

- ← عقل ← یکی از ابزارهای شناخت ← در کنار حس و شهود است
- ← وسیله اندیشه در آیات و روایات ← برای استخراج احکام و معارف است
- ← در کنار قرآن و سنت ← یکی از منابع احکام دینی است
- ← راه رسیدن به حقایق دین است

نظر فیلسوفان مسلمان

- ← راه کسب معرفت و شناخت ← فقط عقل نیست
- ← حس و شهود هم معتبر هستند
- ← راه رسیدن به معرفت شهودی ← تهذیب نفس و ترتیب نفس است

مدرس: سبا جعفرزاده

رتبه ۲۹ منطقه ۱

عالی‌ترین مرتبه شهود ← درک فرشته وحی ← اختصاص به پیامبر دارد

از همین مسیر به برترین دانش‌ها دست می‌یابند و در اختیار بشر می‌گذارند

استدلال عقلی، شهود و وحی ← هر سه، راه‌های رسیدن به حقیقت هستند

در موضوعات مشترک به یک نتیجه می‌رسند

توانمندی محدود بعضی انسان‌ها در عقل ← باعث عدم استفاده درست از عقل می‌شود

انسان را به نتایج اشتباه می‌رساند

این فکر می‌شود که عقل با وحی تعارض دارد

راه رفع تعارض‌ها ← افزایش تلاش علمی و بهره‌مندی از دانش دیگران

ملاصدرا ← امکان ندارد احکام دین با معرفت یقینی عقلی در تقابل باشد

← نفرین بر فلسفه‌ای که با قرآن و سنت مخالف باشد

ابن سینا ← در رساله معراجیه ← توصیه پیامبر (ص) به علی (ع) ← دیگران با نیکی به خدا تقرب می‌جویند

← تو با عقل و تفکر به خدا تقرب بجوی ← بر آن‌ها سبقت می‌گیری

↓
یعنی مرکب عقل تندرو تر از بقیه نیکی‌ها در تقرب به خداست

علی (ع) ← در میان خلق ← نیست معقول به محسوس است

با عقل به سمت درک حقایق رفت ← و نتیجه آن ← این کلام مولا است:

« اگر تمام پرده‌ها کنار رود بر یقین علی چیزی افزوده نمی‌شود »

درس دهم: دوره میانی

قسمت اول:

طبیعت‌شناسی از منظر ابن سینا:

✓ طبیعت مرتبه‌ای از هستی است که رو به مقصدی خاص دارد و این مقصد در ذات عالم طبیعت است.

✓ عالم طبیعت به عنوان یک کل، طبع و ذات معینی دارد که منشأ و مبدا حرکات آن است.

✓ تک تک اجزای این عالم هم برای خود طبع و ذاتی دارند و بنابر طبیعت خود، رفتار و حرکت می‌کنند و طبع و ذات هر شی، آن را به سمت کمال می‌برد، مگر آن که چیزی بر سر راه آن طبع قرار بگیرد.

نکته: علت نام‌گذاری این عالم به عالم طبیعت این است که اجزاء این عالم هر کدام طبع و ذاتی دارند و خود این عالم نیز به عنوان

یک کل طبع و ذاتی دارد.

ابن سینا معتقد است که عالم طبیعت یک نظام احسن دارد که ناشی از لطف و عنایت خداست.

نکته: لطف و عنایت را می‌توان همان عشق دانست، اگر اتفاق بدی در عالم طبیعت بیفتد مثل سیل و زلزله و ... همین اتفاقات در نظام کل عالم طبیعت، خیر و لازم محسوب می‌شوند.

ابن سینا معتقد است که تمام چیزهایی که ظاهراً شر و بدی به نظر می‌رسد:

(۱) در یک نظام کلی جهانی حتماً خیر است و تأثیر مثبت دارد و (۲) به کمال نهایی طبیعت کمک می‌کند.

در نتیجه با نگاه کردن به مقیاس‌های کوچک از جهان طبیعت که همان نگاه جزءنگر است نمی‌توانیم درباره آن داوری کنیم.

مثال: زرد شدن برگ درختان (نگاه جزءنگر) در مقابل نگاه به تغییر چهار فصل و مشاهده آن (نگاه کل نگر).

تأمل در رابطه طبیعت با ماوراء الطبیعه و خدا در کنار تحقیق در رابطه میان پدیده‌ها:

(۱) عبور از ظاهر پدیده‌ها و رسیدن به باطن آن‌ها (۲) ایجاد خشوع و حیثیت در برابر خدا و مصداق آیه «تنها بندگان عالم خداوند خشیت او را به دل دارند»

زندگینامه سهروردی

- ❖ سهروردی یا شیخ اشراق از برجسته‌ترین چهره‌های حکمت اسلامی است.
- ❖ در سال ۵۴۹ ه.ق در قریه سهرورد زنجان به دنیا آمد.
- ❖ تحصیل خود را در مراغه آغاز کرد.
- ❖ سهروردی در اصفهان با اندیشه‌های ابن سینا آشنایی کامل یافت.
- ❖ سپس عزم سفر کرد و (۱) سفرهای خود را به سلوک معنوی و عرفانی در آمیخت و به (۲) مجاهدت با نفس مشغول شد.
- ❖ مهم‌ترین اثر: کتاب حکمة الاشراق ← ارائه مکتبی جدید در فلسفه اسلامی

نکته: سهروردی در کتاب «حکمة الاشراق»: (۱) از شیوه مشائیان فراتر رفته است و (۲) حکمت اشراقی را پایه‌گذاری کرده است.

- به ابن سینا احترام می گذاشت و از او سپاس‌گزاری می کرد. می‌کوشید حکمت استدلالی ابن سینا را با چاشنی کشف و شهود قلبی به کمال رساند.
- او با احیاء فلسفه نور و اشراق ایران باستان و تلفیق آن با عرفان اسلامی، حکمتی نو به نام «حکمت اشراق» را پایه‌گذاری کرد.
- حکمت اشراق
- نوعی بحث از وجود است
- فقط به نیروی عقل و ترتیب استدلال اکتفا نمی‌کند.
- بلکه آن را همراه با سیر و سلوک قلبی می‌سازد.
- فیلسوف اشراقی می‌کوشد: (۱) آن چه را در مقام بحث و استدلال به دست آورده، با شهود قلبی و تجربه درونی دریابد و به ذائقه دل برساند. (۲) آن چه را از طریق شهود کسب کرده است با استدلال و برهان به دیگران تعمیم دهد.

❖ از نظر سهروردی

• استدلال بدون شهود ← بی نتیجه و بی حاصل است.

• شهود بدون استدلال ← گمراه کننده و غیر قابل تعمیم است.

❖ قطب الدین رازی (یکی از پیروان اشراق)

• حکمت اشراق

• اساس و بنیان آن ← اشراق (کشف و شهود)

• حکمت شرقیانی است که اهل فارس بوده اند؛ زیرا حکمت آن ها هم شهودی و کشفی بوده است.

• از آن رو اشراقی خوانده شده که به از ظهور و انوار عقلی و تابش آن ها بر نفس انسان های کامل به دست می آید.

• اشراق نور ← خدا و خلقت از منظر شیخ الاشراق

• بر اساس بیانی که شیخ اشراق از مفهوم «اشراق» دارد، مفهوم نور را به جای مفهوم «وجود» وارد فرهنگ فلسفی خود می کند

و همه مباحث خود را پیرامون (۱) نور (۲) مراتب آن (۳) ظلمت (۴) درجات آن، ساماندهی می کند.

مبدأ جهان و خالق هستی نور محض (نور الانوار) است. (الله نور السموات و الارض) و اشیا دیگر از تابش و پرتو نور الانوار پدید آمده‌اند.

پس ← هر واقعیته‌ی نور است، اما نه نور مطلق. اختلاف موجودات در شدت و ضعف نورانیت است.

نکته: این نظر از جهاتی شبیه نظر تشکیک وجود ملاصدرا است. ذات نخستین (نور مطلق) پیوسته نورافشانی می‌کند = خدا علت بقا است.

در نتیجه:

- (۱) متجلی می‌شود = خودش نمایان می‌شود.
- (۲) همه چیزها را به وجود می‌آورد.
- (۳) با اشعه خود به آن‌ها حیات می‌بخشد.
- (۴) همه چیز در این جهان پرتوی از نور ذات اوست.

هر زیبایی و کمالی = موهبتی از رحمت خدا

نکته: به رحمت و لطف در ابن سینا باعث ایجاد جهان و در سهروردی باعث زیبایی و کمال است. رستگاری = وصول کامل به نور خدا

تفاوت واقعیت وجود خدا در فلسفه مشاء و فلسفه اشراق

❖ فلسفه مشاء: خداوند و موجودات همگی از جنس وجودند.

❖ فلسفه اشراق: تمام واقعیات هستی از جنس نورند در نتیجه: هر واقعیتی نور است اما نه نور مطلق یعنی ← تفاوت موجودات در شدت و ضعف نورانیت آنهاست.

❖ جغرافیای عرفانی (اشراقی) در فلسفه شیخ اشراق، مشرق و مغرب معنای زمینی خود را ندارند، بلکه در جغرافیای عرفانی معنایی ویژه پیدا می کنند.

فلسفه

مدرس: سبا جعفرزاده

رتبه ۲۹ منطقه ۱

فصل ۸ و ۱۰ و ۱۱ دوازدهم

ویژگی‌های جغرافیای سهروردی

❖ مشرق جهان

❖ نور محض/محل فرشتگان مقرب که به دلیل تجرد از آمیزه‌ای از ماده غیرقابل مشاهده برای موجودات خاکی

❖ مغرب وسطی: آمیزه‌ای از نور و ظلمات

❖ مغرب جهان: جهان تاریکی و بی بهره از نور/عالم ماده

اصطلاحات فلسفی در حکمت اشراق

❖ نور مجرد: موجودات غیرمادی (وجود)

❖ انوار: موجودات، واقعیات

❖ نورالانوار، نور محض، خداوند، مبدأ هستی

❖ مشرق جهان: عالم معقولات، عالم مجردات، عالم نامحسوس

❖ مغرب جهان: عالم ماده، عالم تاریکی، عالم محسوس

پیج اینستاگرام بامیس:

@Bamisensani

(۱) شروع کنندگان: آنان که تازه عطش و شوق معرفت یافته اند و جویای آن اند.

(۲) مشائیان (فیسلوفانه سلوک): آنان که در فلسفه استدلالی به کمال رسیده اند ولی از ذوق و عرفان بهره ای ندارند.

(۳) سالکان و عارفان: آنان که به طریقه برهان و فلسفه استدلالی توجهی ندارند و فقط تصفیه نفس می کنند و به شهودهایی دست یافته اند.

(۴) حکیم متأله: سرانجام آنان که هم در صور برهانی به کمال رسیده اند و هم به اشراق و عرفان دست یافته اند و بهترین دسته به حساب می آیند.

نکته: بین مرحله دوم و سوم، تقدم و تأخر زمانی برقرار نیست. ویژگی های حکیم متأله:

✓ غرق در تاله

✓ در بحث استاد ریاست تامه دارد.

✓ برای مقام خلافتش ضروری است که امور و حقایق را بی واسطه، از حق تعالی دریافت کند.

✓ خلیفه و جانشین خداست.

✓ گاهی ریاستش آشکار است و گاهی نهان و در نهایت گمنامی ریاستش بر جامعه از راه قهر و غلبه نیست؛ همواره در دنیا حضور دارد.

نکته: اگر ریاست حکیم متأله (خلیفه خدا) نهانی باشد و ریاست واقعی جهان از تدبیر حکیم الهی محروم شود، جهان تاریک می شود (همه جا را بدی فرا می گیرد)؛ اما اگر ریاست واقعی جهان به دست او افتد، زمان وی بس نورانی و درخشان شود.

حکمت متعالیه

❖ حکمت متعالیه (۱) نتیجه تکاملی دو مشرب فلسفه اشراق و فلسفه مشاء (۲) و نیز انس دائمی وی با وحی الهی و قرآن کریم بود.
❖ در شخصیت وجودی او سه راه برهان عقلی، شهود قلبی و وحی قرآنی الفت یافته ← و از این الفت، فلسفه‌ای سرآمد فلسفه‌های قبل از خود برآمد.

❖ روش و معیار و پایه استدلال در حکمت متعالیه ← برهان است.

❖ شاهد و تأیید استدلال در حکمت متعالیه ← شهود قلبی و وحی قرآنی است.

نکته: بهره‌مندی ملاصدرا از عرفان و شهود یا وحی قرآنی، فلسفه او را از معیارهای پذیرفته شده در دانش فلسفه نهی نساخته و به عرفان یا کلام تبدیل نکرد.

معیار فلسفی بودن یک چیز در اندیشه یک فیلسوف عبارت اند از: (۱) هر مبحثی را که طرح می‌کند به موضوع فلسفه، یعنی وجود و مسائل بنیادی مربوط به آن، مربوط باشد. (۲) متکی بر عقل و استدلال عقلی باشد، نه شهود قلبی و بیان نقلی و قرآنی منابع

فلسفه

فصل ۸ و ۱۰ و ۱۱ دوازدهم

اصول اولیه حکمت متعالیه

(۱) اصالت وجود

(۲) وحدت حقیقت وجود

(۳) مراتب داشتن وجود (تشکیک وجود)

اصالت وجود

* بنیادی‌ترین اصل فلسفی ملاصدرا است.

* بر سایر مباحث فلسفی او اثر عمیق گذاشته و به آن‌ها رنگ و بوی «اصالت وجودی» بخشیده است.

* شاگرد میرداماد (ملاصدرا) نظر دیگری ابراز کرد:

وجود اصیل است. واقعیت خارجی، ما به ازاء و مصداق وجود است.

همه چیز مصداق وجودند، البته وجودهایی متفاوت و با نقص و کمالات متفاوت

ذهن انسان وقتی به این واقعیت‌های متفاوت نظر می‌کند

پیج اینستاگرام بامیس:

@Bamisensani

مدرس: سبا جعفرزاده

رتبه ۲۹ منطقه ۱

کانال بامیس انسانی:

@Bamisensani

متناسب با تفاوت‌ها و خصوصیات هر کدام از آن‌ها، ماهیات را انتزاع می‌کند آن‌ها را نام‌گذاری می‌کند و از هم متمایز می‌سازد.

نکته: آن چه در خارج است وجود است ← جهان چیزی جز «وجود» و حقیقت وجود نیست. وجود اندر کمال خویش جاری است
تعینها امور اعتباری است

وحدت حقیقت وجود

* هستی یک حقیقت و یک واحد حقیقی بیش نیست.

* آنچه از کثرت می‌بینیم به معنای وجودهای مختلف و متکثر نیست.

* برای درک معنای وحدت حقیقت وجود به دو گام نیازمندیم؛

اول: به عقیده عرفا هستی یکی است و کثرات جهان اصالت ندارند.

عرفا که این حقیقت را از طریق شهود عرفانی به دست آورده بودند، برای اثبات نظر خود کم‌تر به استدلال متوسل می‌شدند.

بلکه از طریق تمثیل و تشبیه نظر خود را به دیگران می‌رساندند.

(۱) نسبت حقیقت وجود به این کثرات = نسبت آب دریا به امواج؛ امواج چیزی جز آب نیستند که چین و شکن پیدا کرده‌اند.

(۲) اشیا جهان نیز صرفاً سایه‌های حقیقت وجودند.

دوم: ملاصدرا که خود نیز این حقیقت را شهود کرده بود و می‌خواست این حقیقت را با برهان فلسفی اثبات کند. رسیدن به اصالت وجود راه او را برای این استدلال باز کرد.

سوم: اثبات وحدت حقیقت وجود: (۱) اصالت با وجود است. (۲) وجود امر مشترک و واحد اشیا است. (۳) پس ← حقیقت یکی بیش نیست و جایی برای تکرار واقعی در عالم وجود ندارد.

نکته: در فلسفه ملاصدرا کثرت با اصل «مراتب داشتن وجود» تبیین می‌شود.

(۳) مراتب داشتن وجود (تشکیک وجود):

وجود حقیقتی واحد است و مراتب و درجاتی دارد.

تفاوت مراتب و درجات وجود از همان وجود است نه اینکه از غیر وجود ناشی شده باشد.

عامل تفاوت مراتب وجود، همان عامل وحدت وجود، یعنی خود وجود است.

توضیح معنای مراتب داشتن وجود:

(۱) اشعای از نور خورشید را در نظر بگیرید.

(۲) به میزانی که از خورشید دور می شود ضعیف تر می شود.

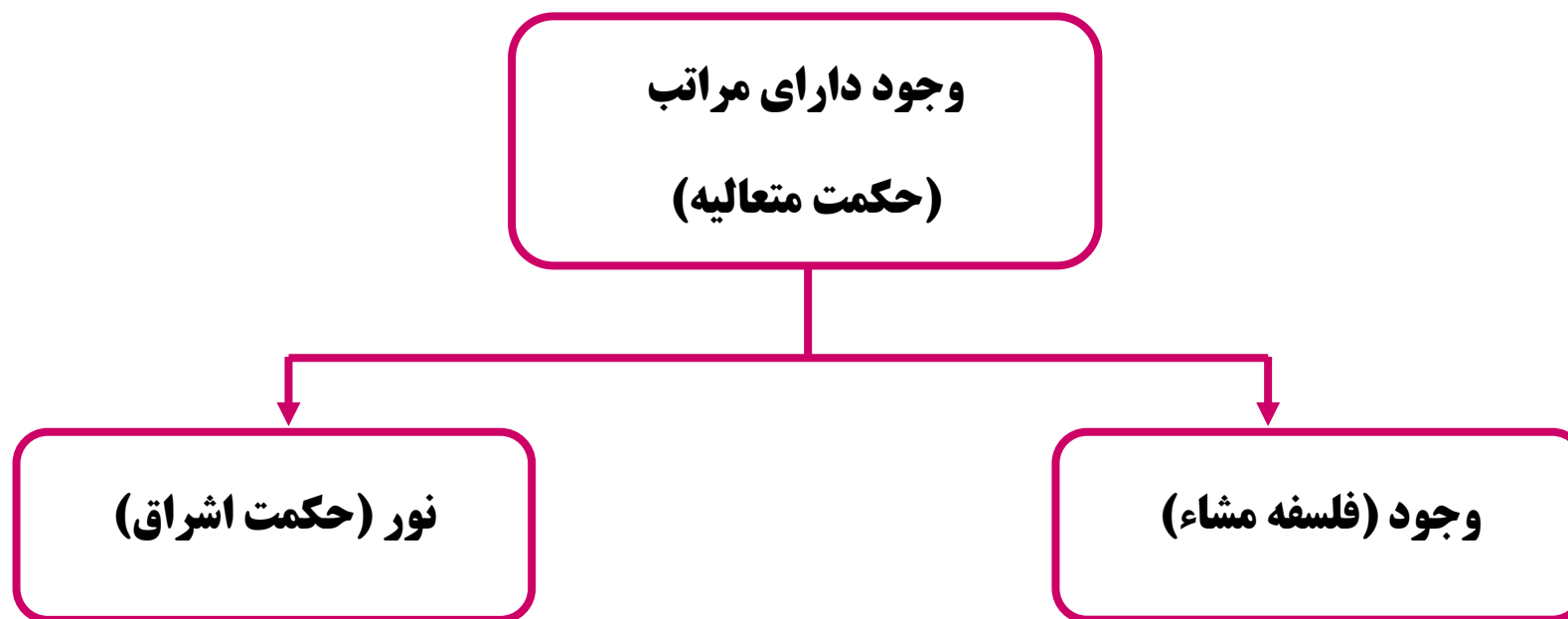
(۳) همین اختلاف در شدت و ضعف سبب تمایز در آن و ایجاد کثرت می شود.

(۴) آنچه سبب این کثرت شده خود نور است و چیزی بیرون آن

(۵) وجود نیز که حقیقت واحدی است در تجلیات و ظهورات خود دارای مراتبی می شود. هر مرتبه از وجود به میزان درجه وجودی خود ← ظهور آن حقیقت واحد و یگانه است.

نکته: به این ترتیب در فلسفه صدرایی «وجود» که محور فلسفه مشایی بود و «نور» که اساس فلسفه اشراقی بود به هم می رسند و یکی می شوند و یک معنا و هویت می یابند.

فلسفه مشاء	به خصوص اندیشه‌های مستدل و قوی ابن‌سینا (برهان عقلی)
حکمت اشراق	اندیشه‌های سهروردی (برهان عقلی + شهود قلبی)
عرفان اسلامی	به خصوص اندیشه‌های محی‌الدین عربی (شهود قلبی)
تعالیم قرآن کریم و احادیث منقول از رسول خدا و ائمه اطهار (ع)	وحی قرآنی



نظرات راجع به عقل

- ❖ ایران باستان ← به هر دو معنای عقل (قوه تعقل، وجود مجرد) توجه داشتند
- ❖ هراکلیتوس ← به هر دو معنای عقل توجه داشته و از لوگوس نام برده است که هم به معنای عقل است و هم به معنای منطق
- ❖ لائوتسه ← نظری مشابه هراکلیتوس داشته و از تائو نام برده است.
- ❖ پارمنیدس ← به عقلی معتقد است که عقل انسان برای فهم امور باید به آن متصل شود.
- ❖ افلاطون ← عقلی که پارمنیدس از آن سخن گفت را عقل جهانی نامیده و انسان را دارای مراتبی از عقل می‌داند.
- ❖ ارسطو ← عقل را برحسب کارکرد به دو نوع عقل عملی و عقل نظری تقسیم کرده است.
- ❖ بیکن ← به آنچه از طریق عقل به دست آمده باشد اهمیتی نمی‌دهد.
- ❖ دکارت ← هم به استدلال عقلی و هم به تجربه توجه داشته است ذهن بوده است.

❖ کانت ← از نظر او عقل نمی‌تواند وجود اموری مانند خدا و نفس مجرد انسان را اثبات کند و مفاهیمی مانند «وجود»، «ضرورت»،

«مکان» و علیت، جزء سخت

❖ کنت ← رسیدن به واقعیت را تنها از طریق تجربی ممکن می‌دانست.

مصادیق عقل نزد فلاسفه مسلمان:

۱- عقل به عنوان موجودی برتر

۲- عقل به عنوان قوه استدلال

ویژگی‌های عقول مجرد مجرد

✓ غیرمادی هستند و به عالم عقول تعلق دارند.

✓ فیض خداوند را به عوالم دیگر می‌رسانند.

✓ به خود و خالق خود و دیگر موجودات علم حضوری دارند.

✓ عقل انسان پرتویی از این عقول است.

فصل ۸ و ۱۰ و ۱۱ دوازدهم

رتبه ۲۹ منطقه ۱

اعتقاد فلاسفه مسلمان حول عقل استدلالی

✓ استدلال عقلی معیار قبول هر سخنی است.

✓ ایمان بدون پشتوانه عقلی بی ارزش است.

✓ عقل هم از ابزار و هم از منابع معرفت است.

✓ تعارض واقعی بین داده های عقل و وحی وجود ندارد.

ابزار معرفت = عقل - شهود - وحی

منابع معرفت = عقل - قرآن کریم - سنت

فارابی: مؤسس حکمت مشاء در جهان اسلام است.

✓ از جمله آثار او می توان به «الجمع بین رای الحکیمین» و «غراض ارسطو فی کتاب مابعدالطبیعه» اشاره کرد.

✓ پس از ارسطو و به دلیل تأسیس حکمت مشاء «معلم ثانی» نام گرفت.

✓ طبق نظر او انسان مدنی بالطبع است.

✓ هدف مدینه فاضله را سعادت دنیا و آخرت معرفی می کند.

✓ از نظر او رئیس مدینه فاضله باید سرشتی عالی داشته باشد و به بالاترین درجات تعقل رسیده باشد.

✓ وی هدف مردم مدینه جاهله را فقط دسترسی به سلامت جسم و فراوانی لذت ها می داند.

این ویژگی ها در پیامبر و جانشینان او که با ملک وحی اتصال دائمی دارند، هست.

ابن سینا:

✓ روش او در تحلیل مسائل استدلالی و عقلی است.

✓ نظام طبیعت را نظام احسن معرفی می کند.

✓ به اعتقاد او اگر مانعی در مسیر طبیعت قرار نگیرد به سوی کمال حرکت می کند.

✓ وی وقایع به ظاهر شر را برای نظام کلی طبیعت ضروری می داند.

سهروردی:

- ✓ مهم‌ترین کتاب وی حکمه الشراق است.
- ✓ وی در روش خود حکمت استدلالی را با سیر و سلوک قلبی همراه نمود.
- ✓ از نظر او کسی که هم در برهان به کمال رسیده و هم به عرفان دست یافته باشد؛ حکیم متاله است.
- ✓ خالق جهان را نور محض یا نورالانوار و واقعیات جهان را درجه ای از نور می‌داند.
- ✓ مشرق کامل را جهان نور محض، مغرب کامل را عالم ماده و مغرب وسطی را جهانی بین مشرق و مغرب کامل می‌داند.
- ✓ رستگاری از نظر وی، وصول کامل به نورالانوار است.

ملاصدرا

- ✓ وی فلسفه‌ای تحت عنوان حکمت متعالیه بنیان نهاد.
- ✓ در فلسفه خود در کنار عرفان و استدلال از وحی قرآنی نیز بهره برده است.

✓وی از فلسفه مشاء، حکمت اشراق، عرفان اسلامی و تعالیم قرآن و احادیث منقول از رسول خدا (ص) و ائمه اطهار به عنوان منابع حکمت متعالیه بهره برده است.

اصول حکمت متعالیه:

- ❖ اصالت وجود: وجود داشتن وجه اشتراک و ماهیت وجه تمایز آن‌ها یا همان کثرت است. ملاصدرا اثبات می‌کند اصالت با وجود است و واقعیت‌های خارجی مصداق وجود هستند و نه ماهیت.
- ❖ وحدت حقیقت وجود: واقعیت خارجی امری واحد است و این واقعیت واحد همان هستی اشیاء است.
- ❖ تشکیک وجود: از نظر ملاصدرا، وجود حقیقتی مشکک است؛ یعنی دارای شدت و ضعف است و تفاوت موجودات در میزان شدت و ضعف آن‌ها است.

فلسفه

فصل ۸ و ۱۰ و ۱۱ دوازدهم

فلاسفه دوران معاصر:

مدرس: سبا جعفرزاده

رتبه ۲۹ منطقه ۱

❖ امام خمینی (ره): ایشان در فلسفه صاحب نظر بود. جنبه سیاسی و فقهی ایشان باعث شده است که ابعاد فلسفی و عرفانی شان مغفول بماند.

❖ علامه طباطبایی: از آثار او اصول فلسفه و روش رئالیسم، شیعه و تفسیر المیزان است.